

متن‌شناسی نسخه خطی حماسه قران حبشی به روایت ابوطاهر طرسوسی

میلاذ جعفرپور* - محمدکاظم کهدویی**

محمدرضا نجاریان*** - مهیار علوی مقدم****

چکیده

قران حبشی، پهلوان عیار یکی از حماسه‌های منثور فارسی است که توصیف شکوهمند کردارها و جهان‌گشایی‌های وی پرداخته روایت پرداز مبدع سده ششم، ابوطاهر طرسوسی است. قران حبشی پس از سمک عیار و گردنکشان‌نامه، سومین حماسه منثوری است که عنوان آن بر پایه نام عیار برجسته‌اش نامبردار شده است و این پژوهش نخستین جستار مستقلی است که در خصوص آن انجام می‌شود لذا ضرورت بر آن دیده شد تا در گام نخست، شش نسخه ترکی همراه با نسخه عربی منحصر به فرد این روایت معرفی، سپس تشریحی از نسخه فارسی نفیس و یگانه قران حبشی و طرح کلی این روایت همراه با چگونگی رسم الخط و ویژگی‌های دستوری آن به دست داده شود. دامنه پژوهش با تعقیب حضور قران در دیگر روایت‌ها ادامه یافته و نقش وی در گرشاسپ‌نامه، ابومسلم‌نامه، اسکندرنامه و روایت ملک قاسم و بدیع الزمان نمایان می‌شود. شگفتا که در این میان ناگاه برای نخستین بار سمک عیار در روایت دیگری حضور یافته و همراه با قران حبشی زیر سایه عمر امپه ضمیری عیاری می‌کنند. بخش پایانی پژوهش در روشن ساختن موضوع پر سابقه و ناشناخته دودستگی عیاران، شاهدی دیگر در ارتباط با حضور قران حبشی ارائه کرده است.

واژه‌های کلیدی

ابوطاهر کربزی، قران حبشی، نسخ عربی، ترکی و فارسی، قران و دیگر روایت‌ها، سمک عیار.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی (نویسنده مسئول) milad138720@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

*** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

**** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

زمینه و روش پژوهش

معرفی روایت فارسی **قران حبشی** در یک نسخه همراه با تصحیح روایت دیگری از ابوطاهر طرسوسی، موضوع بخشی از رساله دکتری نگارنده است که از این میان، **قران حبشی** در دست چاپ بوده، به زودی در دسترس ادب‌دوستان قرار خواهد گرفت. در این پژوهش با توجه به دامنه یافته‌ها و گفتنی‌های بسیار درباره **قران حبشی**، تنها به معرفی نسخ این حماسه و تأثیر آن بر دیگر روایت‌ها پرداخته می‌شود ولی در عین حال احتمال جدیدی هم در نسب ابوطاهر ارائه شده است و از برخی نکات مورد توجه در باب جمعیت اخلاقی عیاران سخن رفته است. شیوه پژوهشی این جستار گونه‌شناختی و تحلیلی است.

مقدمه

جریان ادبی حماسه‌های منثور در ایران، پیش از فردوسی به صورت شفاهی، اغلب در قالب «شهنامه / قصه‌خوانی» روزگار می‌گذرانده است. این جریان پس از خلاقیت شگرف حکیم توس با حفظ الگو و ساخت گفتاری خود، دامنه و شمول موضوعی بیشتری پیدا می‌کند و سال‌ها رونق‌بخش دربار پادشاهان محمودی و مسعودی بوده و بعدها نیز به شکل «حمزه‌خوانی / حمله‌خوانی» مایه دل‌گرمی گروه مشتاق مردم ایران می‌شده است هرچند که این روند در قرن ششم با توجه به ضعف ملیت در ایران و تسلط نیرانیان زردپوست ساکن در مرزهای شمالی تغییر ماهیت پیدا می‌کند.

ابوطاهر محمد بن حسن بن علی بن اسمعیل بن موسی الطرسوسی (آغاز نیمه دوم قرن پنجم تا پایان نیمه دوم سده ششم) یکی از معدود روایتی است که نام و اعتبارش در حافظه مردمی پاس داشته می‌شده ولی بنا بر دلایلی ذکر چگونگی احوال و آثار او و دیگر راویان در دفاتر ادب رسمی مسکوت مانده است. در جریان ادبی حماسه‌های منثور، ابوطاهر طرسوسی بزرگترین مقلد فردوسی و در عین حال یک راوی دانشمند و سخن‌دان به شمار می‌آید ولی، **سمک عیار** در مقایسه با تمامی روایات حماسی طرسوسی و حماسه‌های منظوم، جایگاهی والا و پدیده‌ای یگانه و تکرارناپذیر است که هرچند از **شاهنامه** اثر پذیرفته ولی شکوهمندیش بی‌مانند و با **شاهنامه** پهلو می‌زند. **سمک عیار** نخستین ستایش‌نامه‌ی دلیری‌های یک پهلوان عیار است.

در میان نسخ خطی روایت‌هایی که نام ابوطاهر طرسوسی، طرسوسی، طوسی و یا شاید کرزی و «کرزی/گریزی»^۱ در آن‌ها به عنوان راوی اخبار و ناقل آثار ثبت شده، روایتی با عنوان **قران حبشی**^۲ دیده می‌شود که تا امروز هم چون **قهرمان‌نامه**، **گردنکشان‌نامه** و **هوشنگ‌نامه** معرفی نشده باقی مانده و چنان‌که باید، حتی به طبع نیز نرسیده است.

در میان گفتارهای پراکنده و کوتاه موجود درباره **قران حبشی**، تا کنون نشانی از وجود نسخه فارسی کامل و ترقیمه‌داری هم از آن به دست داده نشده است. هرمان‌اته در بحثی کوتاه از سه روایت ابوطاهر طرسوسی یعنی **داراب‌نامه**، **قهرمان‌نامه** و **قران حبشی**، نشانی نسخ فارسی و ترکی هر یک را آورده ولی در خصوص **قران حبشی** می‌نویسد: «از اثر سوم ابوطاهر، به نام **قران حبشی** فقط یک ترجمه ترکی مانده است» (اته، ۱۳۷۷: ۲۱۵-۲۱۴). ذبیح‌الله صفا در معرفی ابوطاهر طرسوسی و آثارش می‌نویسد: «اثر دیگر او کتاب **قران حبشی** است که ترجمه ترکی آن در کتابخانه بودلتن موجود است» (صفا، ۱۳۷۰: ۵۱/۱؛ ۱۳۶۴: ۱۶۳/۲). این وضع درباره ابوطاهر و روایتش در مدخل

دانشنامه‌ها، دایرةالمعارف‌ها و لغت‌نامه^۳ نیز مشهود است (ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل ابوطاهر طرسوسی؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲: ذیل مدخل ابوطاهر طرسوسی) ولی نسخ عربی و ترکی قران حبشی نسبتاً معلوم‌الاحوال است.

نسخ غیر فارسی قران حبشی

نسخه عربی

قران حبشی به مانند فیروزشاه‌نامه، حمزه‌نامه (سیرات حمزه/قصه‌الأمیر حمزه‌البهلوان) و اسکندرنامه ترجمانی تازی هم داشته است ولی با تفاوتی قابل توجه.

در میان حماسه‌های عربی، روایتی با عنوان قصه فیروزشاه بن ملک ضاراب بارها در کشورهای عربی به طبع رسیده و حتی استاد صفا نیز خلاصه بخش مشخصی از همین ترجمان عربی را که در نسخ مورد نظر ایشان وجود نداشته به پایان مجلد دوم داراب‌نامه بیغمی افزوده‌اند که ترجمه عربی هم چکیده‌ای از اصل فارسی آن بوده و به اندازه روایت فارسی شاخ و برگ ندارد (ر.ک. امیدسالار، ۱۳۹: ۶۶۹؛ ر.ک. بیغمی، ۱۳۸۱: ۷۶۵/۲). پس می‌توان انتظار داشت با به دست آمدن روایت فارسی اصیل و کامل فیروزشاه‌نامه تفاوت‌هایی میان نسخه فارسی و عربی وجود داشته باشد.^۴

جست‌جوها حکایت از وجود یک نسخه خطی به زبان عربی با عنوان تاریخ قران حبش در عربستان دارد که تنها در فهرست تارنما، نام راوی آن ابوطاهر طرسوسی ثبت شده است. محل کتابت نسخه، مدینه منوره بوده و در کتابخانه محمودیه (احتمالاً واقع در مسجدالنبی) به شماره ۳۱۱۵ و ۳۱۱۶ نگهداری می‌شود؛ با در نظر داشتن دو شماره مذکور حتی می‌توان احتمال هم داد که این روایت در دو جلد استنساخ شده باشد. نکته قابل تأمل میان این دو ترجمان یکی در تاریخ و قصه خواندن هر یک از آن‌ها و دیگری شهرت فیروزشاه‌نامه و گمنامی قران حبشی با وجود اهمیتش، در میان اعراب است. تاریخی خواندن برخی از روایت‌های داستانی میان ملل نیرانی سابقه داشته مانند دو نسخه عربی اسکندرنامه^۵ و حمزه‌نامه. این امر در خصوص اسکندر و حمزه تاریخی (پسر آذرک یا سیدالشهداء) طبیعی است ولی تاریخ خواندن روایت قران حبشی جالب توجه است چرا که تا امروز قران، قهرمان این روایت، شخصیت تاریخی نبوده ولی شگفتا زمانی که حضور قران حبشی را در گرشاسپ‌نامه یا نریمان‌نامه می‌بینیم یا توضیحات برگ پایانی نسخه ترکی قران حبشی محفوظ در موزه بریتانیا را پیش چشم می‌گیریم، آرام‌آرام باید باور کرد که قران حبشی نه فقط در گذشته‌ای نه چندان دور آوازه و شهرتی داشته بلکه تاریخی بودن شخصیتش هم در سایه ابهام داستان قرار گرفته است.

نسخ ترکی کامل

در کتابخانه ملی پاریس نسخه‌ای ترکی در ابعاد ۲۰×۱۴ سانتی‌متر از روایت قران حبشی در سه جلد به نشانی (MS Turc 335) در ۱۷۰ برگ، (MS Turc 336) در ۱۷۶ برگ و (MS Turc 337) در ۱۷۶ برگ موجود است که در برگ پایانی جلد سوم تاریخ استنساخ سال ۱۰۲۹ ه.ق. آمده است. صفحه آخر شماره ۳۳۵ و اول شماره ۳۳۶ از بین رفته است. این نسخه به خط نسخ در سده نهم، به فرمان اوزون حسن آق قویونلو (۸۸۶-۸۵۵ ه.ق.) به زبان ترکی درآمد و بسا که در سرزمین‌های ترکی‌زبان شهرتی نیز به هم زده باشد (ر.ک. بلوشه، ۱۹۳۲: ۱۴۳/۱-۱۴۲؛ طرسوسی،

۱۳۸۰: ۷۶/۱). مشخص نیست که آیا این روایت، ترجمانی از نصّ صریح یک نسخه فارسی است یا ترکیبی از آن همراه با خلّاقیت کاتب یا دفترخوان ترک‌زبان؟

در موزه بریتانیا نسخه ترکی دیگری از روایت قران حبشی در سه جلد به شماره (Add. 18,885) نگهداری می‌شود. جلد نخست آن ۳۲۳ برگ ۱۴ سطری و انشایی متفاوت از دو جلد بعدی دارد. جلد دوم در ۴۷۸ برگ ۱۷ سطری و جلد سوم در ۳۷۹ برگ ۱۷ سطری است. نسخه همراه با آوانگاری کلمات و به خط نسخ درشت کتابت شده است. در جلدهای دوم و سوم عناوین فصول با شنگرف کتابت شده‌اند. این دو جلد به یک دست‌خط و به وسله یک تن کتابت شده و تاریخی که در انتهای جلد سوم آمده جمادی الأوّل سال ۱۰۰۱ هجری است «قد وقع الفراغ عن هذه النسخة الشریفه عن يد الفقير الحقير... محمّد خلیفه فی شهر جمادی الأوّل فی یوم الثلثا فی وقت الفجر فی الدار السلطنة العامرة تاریخ سنه ۱۰۰۱».

آغاز جلد اوّل: «سپاس و ستایش اوّل واهب عقل و حیات و مبدع صور».

آغاز جلد دوّم: «الجلد الثانی من کتاب المرسوم بقران الحبشی. بو خبر لری سویلین و بو سوز لری بیان ایلین ابوطاهری طرطوسی دور که»

عنوان فصل اوّل جلد دوم: «رسیدن شاه قباد ابن اردشیر بیک منزلی ایران لشکر و رفتن جهانگیرشاه پیش پدر با ایران لشکر» این فصل در نسخه فارسی برابر با برگ ۱۱۶ است.

شاید از کثرت صفحات و حجم بالای نسخ ترکی موزه بریتانیا، پاریس و... مخاطب فرض کند روایت فارسی قران حبشی بسیار کوتاه‌تر از روایات ترکی و یا اصلاً خلاصه‌گونه‌ای باشد اما به واقع چنین نیست. با توجه به چگونگی آغاز روایت جلد دوّم و رئوس مطالب و حوادثی که ریزه‌ریزه به جزء از جلد اوّل و دوّم قران حبشی ارائه کرده با اطمینان بیشتری می‌توان گفت که در مقایسه با جلد اوّل و دوّم نسخه ترکی تا اینجا جز یک مورد که مقدار آن از ده برگ هم فراتر نمی‌رود افتادگی بزرگ و قابل ملاحظه‌ای در نسخه فارسی وجود ندارد. گذشته از این، کتابت نسخ ترکی عموماً با حروف درشتی صورت گرفته است و هر برگ آن به طور معمول از ۱۴ تا ۱۷ سطر فراتر نرفته، هر سطر بین ۸ تا ۱۱ کلمه را دربرمی‌گیرد، خواننده اهل فنی که این گونه نسخ را از نظر گذرانده باشد، درمی‌یابد که چرا نسخه فارسی قران حبشی با خط نستعلیق ریزی که هر برگ از آن ۲۵ سطر و هر سطر از ۲۰ تا ۲۶ کلمه را دربرگرفته، چنین در مقایسه با نسخ ۳ جلدی ترکی، کم‌حجم به نظر می‌رسد.

با توجه به جلد سوم نسخه ترکی موزه بریتانیا مهم‌ترین افتادگی قابل توجه روایت فارسی آشکار می‌شود. در نسخه فارسی دیوی به نام مهاکال وجود دارد که در آغاز به وسیله قران حبشی از طلسم بند حضرت سلیمان^(ع) نجات می‌یابد و بعدها به توصیه دیگر دیوان و ابلیس در چاه حصار بی‌فریاد از قران دستگیری می‌کند. قران حبشی بدون آنکه متوجه کمک مهاکال شده باشد، پس از نجات از چاهی که کیهان‌شاه کشمیری بر سر راه او کنده، تصمیم به پر کردن چاه‌ها می‌گیرد غافل از آنکه مهاکال و فرزندانش در یکی از همین چاه‌ها سکنی دارند، القصّه فرزندان مهاکال به دلیل فروفتادن سنگ و آوار به درون چاه کشته شده و مهاکال برای انتقام، فرمانده سپاه ایران یعنی اردشیر قبادشاه را ربوده، سرگردان می‌کند. جهانگیر، شمس و گنج‌مهر و عیاران هم برای یافتن او عازم سفر می‌شوند. از اینجا روایت فارسی افتادگی دارد و مقدار آن قطعاً به بیش از ۱۰ برگ نمی‌رسد. با توجه به توضیح ریزه‌ریزه از نسخه ترکی، این افتادگی در نسخه فارسی

مربوط به شرح ماجرای آنان در این سفر و روبه‌رو شدن با عجایب شگفت‌انگیز بری و بحری و سرانجام نجات ایشان به دست خلیل بازرگان است. افتادگی اندک پسین هم مربوط به سرگردانی و اسارت دو برادر جویای معشوق، در دست پادشاه زنگیان و پیدا شدن شمس و گنج‌مهر به وسیله قیصر است که همچون مورد قبل میزان افتادگی از ۲۰ برگ فراتر نمی‌رود. باقی روایت همچنان در نسخه فارسی آمده و کامل است.

مترجم گمنام نسخه ترکی در دیباچه نوشته برای استفاده مردمی که فارسی نمی‌دانند، این روایت جذّاب را از فارسی به ترکی برگردانده و کار ترجمان را بنا بر اشاره حاکم قدرتمند و مقتدر خود سلطان حسن بیگ آغاز کرده است. سرفصل بخش‌های نسخه اغلب به فارسی است و تعدادی از اشعار فارسی به زبان اصلی در میان سطور نسخه ترکی برجای مانده است. سبک بیان مترجم بدون هیچ گرایشی به لفاظی ادیبانه، در کمال سادگی و به اسلوب ترکی ساده و روان است. به احتمال بسیار کار ترجمه در قرن ۹ ه. ق. صورت گرفته زیرا رونوشت‌هایی از آن به تاریخ ۹۰۲، ۹۱۷ و ۹۲۰ ه. ق. در کتابخانه‌های وین، ايسالا و پاریس موجود است.

سلطان محمدخان، نامی که مترجم در پایان جلد دوم به شماره (Add. 18,886) برگ ۲۵ ب به عنوان حاکم مستقل ذکر کرده، به سختی می‌تواند شخص دیگری جز سلطان محمد ثانی باشد. نام ابوطاهر الطرسوسی به عنوان راوی اصیل قران حبشی در آغاز روایت ذکر شده است. شروع نخستین فصل: «آغاز داستان بهرمان عاقل در که بیان اولنور». عنوان بعدی که در نخستین برگ نسخه آمده: «هذا تاریخ قران حبشی دیمکله عالمده داستان اولان بهلوان جهانک مناقب سرکدشتیدر».

یکی از دستکاری‌های کاتب یا دفترخوان در آغاز این نسخه آن است که قران را «قهرمان عاقل»^۶ خطاب می‌کند حال آنکه در روایت فارسی چنین صفتی برای قران ذکر نشده است و او همواره به شجاعت نامبردار است. بنا بر گفته ریو در نسخه ترکی نسب قباد پس از اردشیر به بابک می‌رسد ولی در نسخه فارسی قباد نسبش فقط به اردشیر ختم شده و هم‌چنین امیر بلخ در روایت فارسی «شیرویه بن مالک» نام دارد که در نهایت قران به پاس شجاعتش جانشین او در بلخ می‌شود ولی بنا به گفته ریو در روایت ترکی این امیر بلخ، «شروین» نام دارد.

چارلز ریو می‌گوید در برگ سفید آغاز و پایان نسخه این توصیف عجیب آمده: «قران حبشی، تاریخ کلی سرزمین پارس و شاهانش، ترجمه شده از نسخه فارسی به وسیله حبشی افندی در سه جلد» (ریو، ۱۸۸۸: ۲۲۳-۲۱۹).

نسخ ترکی ناقص

کارل تورنبرگ در فهرست نسخ خطی کتابخانه ايسالا، جلد دوم از نسخه ترکی روایت قران حبشی را به نشانی (CXVII) معرفی کرده است. این نسخه با عنوان «المجلد الثانی من الکتاب الموسوم بقران الحبشی» در ۲۹۱ برگ پانزده سطر و به خط نسخ است. نام راوی ابوطاهر موسی طرسوسی بوده و در پایان نسخه تاریخ ۹۱۷ ه. ق. آمده است ولی با توجه به عنوان پایانی این جلد که نشان از فرجام آن دارد، نگارنده حدس می‌زند این روایت تماماً در دو جلد استنساخ شده است:

آغاز نخستین برگ:

«بو خبرلری سویلین و بو سر لری بیلن ایلین و بوغریب حکایت خلقه کون یکی اشکاره ایدب بلدرن ابوطاهر موسی طرسوسی در کم اول بیله روایت ایدر» (تویینگن، ۱۸۴۹: ۶۷).

پایان آخرین برگ:

«و قد وقع ان فراغ من تنميق هذه النسخه ألتی فی بیان الحکایه من العجایب و الغرایب فی الأوایل المظفر من سنه سبع عشر و تسع مایه یوم الخمیس فی وقت الضحی نظم احوال جهان» (توینگن، ۱۸۴۹: ۶۹).
این نسخه فصل‌بندی شده و مطابق جزئیاتی که توینگن آورده ۴۱ عنوان یا سر فصل فارسی دارد.

عنوان نخست:

«خبر دادن کل شمس و از آمدن ارده شیرشاه و صفت جمال و کمال و احوال او».

عنوان پایانی:

«نشاندن افتاد ارده شیر را بپادشاهی دادن ارده شیر پادشاه خود را ببر ازران خود جهانگیرشاه».

در فهرست نسخ آکادمی سلطنتی هنر و علوم آمستردام هلند، نسخه‌ای ترکی به خط نسخ از روایت **قران حبشی** به نشانی (Acad. 183)، در ۴۶۶ برگ موجود است. این نسخه به وسیله ویلمت و از سوی کتابخانه جی. جی شالتنر خریداری شده است (ویتکام، ۲۰۰۶: ۵۸) همین نسخه با نشانی مذکور در جلد ۴ فهرست نسخ ترکی کتابخانه لیدن هلند همراه با توضیحاتی ثبت شده:

«نسخه‌ای بدون تاریخ از دومین جلد یک رمانس ترجمه شده بی‌نام فارسی مشهور به **قران حبشی**، برده پادشاه فارسی، قباد به نثر آمیخته به نظم که به وسیله ابوطاهر موسی طرطوسی برای شاهزاده آق قویونلو، اوزون حسن (تاریخ حکمرانی ۸۵۷-۸۸۲) تهیه شده است. عنوان این روایت در بالای متن صفحه دوم آمده:

«المجلد الثانی من کتاب الموسوم بقران الحبشی تجاوز عنه».

نام راوی اغلب در مقدمه بیشتر بخش‌های ابتدایی روایت دیده می‌شود (منظور فهرست‌نویس وجود گزاره قالبی: «مؤلف اخبار و گزارنده اسرار ابوطاهر طرطوسی چنین روایت می‌کند که» است). عنوان فصل‌ها که در برخی بخش‌ها حذف شده، به زبان فارسی کتابت شده و در عنوان آخرین بخش می‌خوانیم:

«خود عروسی کردن شاه قباد از برای فرزندان»

جای خالی تعدادی از برگ‌ها به خط شکسته‌ی مشوش ناخوش کاتب دیگری است. این نسخه در آغاز به جان جاکوب شالتنر تعلق داشته که کتابخانه وی در یک حراجی عمومی به سال ۱۷۸۰ م فروخته شد و سپس به دست جاکوب گولینوس رسیده است. اوراق این نسخه در چرم سیاه و سفید جلد شده، تنوع رنگ کاغذ از کرم تا سفید است. برخی برگ‌ها پاره و سپس مرمت شده‌اند. عنوان در لبه پایین کاغذ نوشته شده و متن این نسخه در برگ‌های ۲ تا ۴۶۶ جای دارد. ابعاد کاغذ نسخه ۱۶۰ × ۲۴۱ میلی‌متر و ابعاد فضای متن ۱۲۰ × ۲۰۰ میلی‌متر. هر برگ بین ۱۵ تا ۲۰ سطر دارد. عناوین شنگرف، موضوعات و نقطه‌های سطور با مرگب قرمز کتابت شده‌اند. نسخه فاقد تاریخ یا نام کاتب است.

آغاز نخستین برگ:

«بو خیلری سویلین و بو سوزلری بیان ایلین و بوغریب حکایتی خلقه کون کبی آشکار ایدوب ابوطاهر موسی طوبی [= طرطوسی] درکه اول بویله روایت ایدر که چون اردشیر اوغلی شاه قبادک اوغلی» (برگ ۲).

پایان آخرین برگ:

یکی چون رود دیگر آید به جای جهان را نماند بی‌کدخدای

(برگ ۴۶۴، ر.ک. شمیت، ۲۰۱۲: ۲۰۴/۴-۲۰۵).

این بیت که صورت آن تغییر یافته، سروده‌ی فردوسی است و در داستان کیقباد آمده:

یکی کم شود دیگر آید به جای جهان را نمانند بی‌کدخدای

در فهرست نسخ خطی فرهنگستان پادشاهی علوم سوئد، نسخه‌ی ترکی دیگری به خط نسخ از جلد دوم روایت قران حبشی به نشانی (N. CCIV) وجود دارد که از زبان فارسی به ترکی برگردانده شده است. عنوان نسخه «المجلد الثانی من کتاب الموسوم بقران حبشی». راوی این نسخه ابوطاهر موسی طرسوسی است. این نسخه ۶۶۶ صفحه دارد (دی‌جونگ، ۱۸۶۲: ۲۵۲).

نسخه ترکی دیگری در ۲۰۷ برگ به شماره (Cod. A. F. 272) در فهرست نسخ کتابخانه ملی وین اتریش موجود است که به دست مصطفی بن شیخی در سال ۹۰۲ ه.ق. کتابت شده است. نام راوی محمد طرسوسی ثبت شده و برگ‌های ۵۰ و ۵۱ نسخه سفید افتاده است (فلوگل، ۱۸۶۵: ۳۲-۳۳).

مشخصات نسخه فارسی منحصر به فرد

چند دهه پیش، استادان محمدجعفر محجوب و ذبیح‌الله صفا، نخستین پژوهشگران ایرانی بودند که روایت قران حبشی را در ایران معرفی کردند و آن را از پرداخته‌های ابوطاهر طرسوسی، روایت پرداز پرکار و مبدع گمنام دانستند. استاد محجوب در مجموع مقالاتشان پیوسته از قران حبشی و لو تنها با ذکر نام این روایت یاد کرده‌اند ولی نکته جایی است که ایشان هنگام قیاس جزئیات و بحث از مشخصات دیگر روایت‌های داستانی نامی از قران حبشی نبرده و فقط در مقدمات کلی گفتارهای خود به آن اشاره کرده‌اند و این خود شاید نشانی دال بر در دست نداشتن نسخه‌ای فارسی از آن و احتمالاً عدم اطلاع از مفاد روایت بوده و گر نه به مانند دیگر روایت‌ها و موضوعات، گفتاری را هم به معرفی روایت ناشناخته قران حبشی و ویژگی‌های ممتاز آن اختصاص می‌دادند، شاید هم نسخه فارسی وجود داشته ولی فرصتی برای معرفی آن نیافته‌اند. به هر روی ایشان هیچ نشانی از نسخ این روایت به دست نداده‌اند.

در مجموعه‌ی سه جلدی میکروفیلم‌های کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران، نشانی نسخه‌ای با عنوان قران حبشی آمده (ر.ک. دانش‌پژوه، ۱۳۶۳: ۱۷۰/۳) نگارنده با مراجعه بدان، متوجه وجود این نسخه فارسی شد که تا امروز یگانه نسخه فارسی و درسی یتیم است. مشخصات برگ پایانی میکروفیلم نسخه، نشان می‌دهد بنا بر سفارش استاد محجوب تصویری از نسخه به ایران انتقال یافته و در دانشگاه تهران، آرشیو شده؛ ولی چند دهه معرفی نشده بر جای مانده است. تا اینجا باید اعتراف کرد که حتی پس از بررسی چنین نسخه منحصر به فردی هم، هنوز از دو جهت راه برای به دست دادن طبعی آبرومند و بایسته از قران حبشی کمی ناهموار است:

۱. به دلیل سیاه و سفید بودن میکروفیلم نسخه فارسی، بسیاری از مواردی که کاغذ نسخه اندکی دچار رفتگی، پارگی یا پخش شدن جوهر و اسیدگی شده؛ نوشتار در میکروفیلم، شاید به جهت کمی بضاعت علمی نگارنده، عملاً ناخوانا و مبهم است. جدای از آن، قرار گرفتن نوار سفیدرنگ نازکی که برای مرمت کاغذ نسخه روی سطرها یا حاشیه‌ی آن به صورت عمودی یا افقی آمده کاملاً در فیلم سفید افتاده است، هم‌چنین عناوین شنگرف و اشعاری که با مرکب قرمز کتابت شده در فیلم نسبتاً یا کاملاً محو به نظر می‌رسد. این مسأله سنگ کوچک راه به حساب آمد ولی با

عنایت الهی مجموعه تصاویر رنگی همین نسخه فراهم آمد و در تحریر متن به غایت نیکو افتاده و بسیاری از موارد اصلاح شد.

۲. مسأله‌ای که حکم سنگ بزرگ این راه ناپیموده و مایه دل‌سردی ما هم به شمار آمد، افتادگی‌های بیش و کم روایت بود. چنان‌که در سطرهای پیش نشان دادیم نسخه فارسی همراه با مجموع کاستی‌های خود، خوشبختانه در قیاس با حجم به ظاهر بالای نسخه ترکی کامل موزه بریتانیا مقدار زیادی نیست ولی اصلاح همین کاستی نیز تا امروز به دلایل صامت و ناطق، جبران‌ناپذیر باقی مانده است. با وجود این افتادگی میانی، نسخه تقریباً به پایان خود رسیده، تمام شده و آن گونه نیست که کام مخاطب را تلخ سازد.

نسخه فارسی یک جلدی با عنوان داستان قران حبشی، در ۲۵۰ برگ یا ۵۰۰ صفحه همراه با ۶۷ مینیاتور به سبک هندی به نشانی (VOHD 16,1, 2157) در مؤسسه شرق‌شناسی کتابخانه ایالتی آلمان نگاه‌داری می‌شود. متن روایت در بین صفحات ۱۰ تا ۴۹۶ جای گرفته و هر ورق از این نسخه ۲۵ سطر است.

این مجلد در قطع وزیری بزرگ به ابعاد ۲۵×۳۶.۵ سانتی‌متر و دارای جلد چرمی ضربی به رنگ قرمز مایل به قهوه‌ای و به قول فهرست‌نویس از نوع مراکشی؟ است، میان هر دو دَفّه روی و پشت جلد منقش به ترنج طلاپوش در یک طبله و سر ترنج پیوسته‌ی طلاپوش در بالا و پایین است، سرترنج‌ها هر یک دارای کتیبه بوده ولی متن درون کتیبه دچار رفتگی شده یا دست کم در تصویر رنگی نسخه ما ناخواناست. جلد چرمی نسخه، دو حاشیه برونی و درونی داشته که حاشیه برونی روکشی غیر از چرم زمینه دارد و داخل نوار آن یازده کتیبه بازوبندی، چهار کنجی و هشت ترنجک قرار گرفته و با آب طلا روکش گرفته‌اند. حاشیه درونی متشکل از چهار لچکی در چهار گوشه درونی و شش نیم‌شمسه در کناره راست و چپ حاشیه درونی است. در برگ نخست نسخه بالای بسم‌الله، سرلوحه‌ای به شکل قبه با قاب گل به رنگ‌های سیاه، زرد، قرمز و آبی قرار داشته که تقریباً نیمی از فضای ورق را در بر گرفته و درون قبه یا تاج یک ترنج قرار دارد که ۹ ترنجک آن را در میان گرفته‌اند و پیرامون آن جز بخش فوقانی زنجیره یا نواره از گل کشیده شده و ذیل آن، روایت با خطبه‌ای در ستایش پروردگار و نعت پیامبر آغاز شده است.

متن هر صفحه در فضای جدولی مثنی به رنگ‌های آبی و قرمز در ابعاد ۲۷.۶×۱۵.۵ سانتی‌نتر بوده و با مرکب مشکی یکسره‌نویسی و فاقد سرفصل یا عنوانی است. ابیات هم به روال نثر، بی‌فاصله کتابت شده‌اند ولی در نسخ ترکی ابیات در خانه‌های جداگانه قرار می‌گیرند. گاه متن اشعار، یا کلماتی چون مؤلف اخبار، فرد، بیت، غزل، نظم و یا نشانه‌ای متشکل از سه نقطه که برای جدا کردن مصارح اشعار به کار رفته شنگرف کتابت شده است. نسخه در هند کتابت شده ولی به خط نستعلیق زیبای رایج در ایران بوده که خواناست ولی شیوه انشای نسخه از جمله موارد فصل و وصل یک‌دست نیست. کلمات متن در برخی برگ‌ها حرکت‌گذاری شده که پاره‌ای از تلفظ‌ها ویژه و بدیع و برخی به شیوه معمول تلفظ امروزی است و در انتشار روایت موارد بدیع تلفظ را با حرکت حرف ضبط کرده‌ایم. از آنجا که برگ‌های آغازین، میانی و پایانی نسخه فاقد هر گونه حاشیه، ظهریه، خطابه، انجامه و ترقیمه بوده؛ تعیین تاریخ روشنی از زمان کتابت این نسخه مگر از روی گمان ممکن نیست، هرچند که فهرست‌نویس مؤسسه، تاریخ بعید کتابت را ۱۸۰۰ م ذکر کرده ولی اسلوب زبانی و دستوری متن، جدیدتر از سده دهم نیست. همین دوگانگی تاریخی سبب گشت تا ما تاریخ اصیل روایت یعنی قرن شش را معیار ارجاع در پژوهش قرار دهیم. باید تأکید داشت که نسخه فارسی قران

حبشی از جهت کتابت و آرایش برونی و درونی، نفیس بوده و بنا بر سفارشی تهیه و کتابت شده و تعداد ۶۷ مینیاتور موجود در ۲۴۹ برگ این روایت که خود یک چهارم صفحات را در بر گرفته، می‌تواند گواهی بر آن باشد. تمامی تصاویر به یک ترتیب و با ابعادی یکسان در فضای میانی متن قرار گرفته و قسمت خالی بالا و پایین تصویر را با کتابت شش سطر از متن پر کرده‌اند. احتمال می‌دهیم که چندین نقاش در کار تهیه‌ی تصاویر مشارکت داشته‌اند چون نام چند تن را درون مینیاتورها می‌بینیم: «گل محمد» تصویر برگ ۲۴، «رقم محمد مقیم» تصاویر برگ‌های ۱۴۴، ۲۵۱، ۲۵۵، ۴۹۲، «رقم بهزاد» تصاویر برگ‌های ۲۰۷، ۲۷۱، ۴۶۲، «محمد سلیم» تصویر برگ ۳۷۳.

آغاز نخستین برگ:

بسم الله الرحمن الرحيم حمد بی‌قیاس خداوندی را سزاست که خالق کُلّ شی‌ اظهار کمال و مهارت اوست و سپاس قدسی اساس پروردگاری را در خور است که صنایع مکنونات و بدایع مصنوعات نگاهشته قلم قدرت او، کریمی که گنه‌کاران را به سراپرده رحمت خود راهنمایی دهد ...

پایان آخرین برگ:

قیصر روم از برای وداع ایشان از شهر بیرون آمد و یک شب همراه بود علی‌الصباح او را بازگردانیدند [...] دختر قیصر روم نیز سه منزل با خاتونان بیامد خسروشیر را با عروس از راه بازگردانیدند آنگه [...] روی] به دمشق نهادند به هر منزلی که می‌رسیدند از برای ایشان علوفه می‌آوردند [...].

خلاصه روایت قران حبشی

خلیل بازرگان پس از بازگشت از سفر توران در میان تحفه‌های خود، دیبایی منقش به تصویر شمس شاه‌دخت تورانی را، به قبادشاه پیشکش می‌کند، بعدها در روایت مشخص می‌شود که این دیبا را گل، دختر دایه شمس، بافته است و به قیمت می‌فروخته و از این طریق بسیاری از شاهزادگان و شاهان را خواستار شمس و رقیب یکدیگر کرده است. اردشیر فرزند میانی قبادشاه پس از دیدن تصویر شمس دل‌باخته و عاشق شده و قبادشاه وزیر خود، همای را جهت خواستگاری به توران گسیل می‌دارد. راوی در چگونگی سفر همای از یک‌یک توقف‌گاه‌های وی در شهرها، حاکمان و نسب آن‌ها و کیفیت رفتارشان با همای نام می‌برد و با این کار از تکرار کیفیت مسیر عزیمت و لشکرکشی ایرانیان در دیگر قسمت‌های روایت خودداری می‌کند و جز شهر ری، کمتر نامی از آنها به میان می‌آورد. همای وزیر در راه سفر به توران، از بلخ گذشته و مهر نشابوری، پهلوان بانوی حاکم بلخ امیر سهل بن هامان را نیز برای پسرش، شیرزاد خواستگاری می‌کند.

پس از قتل عامی که رستم و ایرانیان به کین سیاوش در توران انجام داده‌اند؛ ایرج، شاه توران کینه ایرانیان به دل گرفته و سر ستیز دارد. او حاضر نیست شاه‌دخت خود را به ایرانیان تسلیم کند و این کار را در معنی تسلط ایرانیان بر تورانیان تعبیر می‌کند که البته این رویکرد سنتی در متون حماسی منظوم و منثور بسیار شایع است. بر همین اساس همای وزیر، خلیل بازرگان و بندگان ایشان را در بند کرده و هدایای قبادشاه به یغمای ترکان می‌رود. در این زمان قران حبشی خربنده همای، دور از این واقعه، با شنیدن کردار ایرج شاه، کاغذ اخبار همای را به ایران رسانده و قبادشاه از دمشق عازم جنگ با توران می‌شود. لشکر ایران را در این نبرد، امیران سه ایالت بزرگ خراسان، عراق و خوارزم همراهی می‌کنند و شهرهای توران را یکی از پی دیگر گشوده و لشکر توران را شکست می‌دهند. ایرج، شمس را برای تسکین

درد ننگ شکست از ایرانیان به کیهان‌شاه کشمیری وعده می‌دهد تا در ازای آن ایرانیان را به دست‌یاری سرداران جادوسیرت کشمیر شکست دهند. ایرانیان کشمیر را پس از نبردهایی ویران کرده، جادوان را از بین می‌برند. کیهان‌شاه راه گریز در پیش گرفته و از رای هند درخواست کمک می‌کند. پسر شوربخت رای هند که خواستار گنج‌مهر شاه‌دخت کیهان‌شاه بوده برای نبرد با ایرانیان عازم کشمیر می‌شود ولی پس از چندی کشته می‌شود و عیاران هم کیهان‌شاه را به مردانگی از بین می‌برند. در تمامی این نبردها، مهر نشابوری برای خوانخواهی پدر خویش، هم‌چون پهلوان‌بانویی با تورانیان جنگ کرده، به دست جادوان اسیر شده ولی همواره به شیرزاد وفادار باقی می‌ماند. برادر کهرت ارده‌شیر، جهانگیر نیز دلباخته گنج‌مهر شده و به مراد خود می‌رسد. در ادامه این کشمکش نیز طومار کردار ایرج‌شاه پس از پناه بردن به ترکان سمرقند و چند نبرد با قبادشاه، به دست قران در هم پیچیده می‌شود. از این پس شمس ترکستانی، گنج‌مهر و مهر و گل به جهت یک سفر دریایی ناخواسته، با پریان و مردمان آبی روبه‌رو شده و خطراتی چند را پس‌پشت نهاده تا اینکه در روم به دست برادر مهین ارده‌شیر، خسروشیروان نجات می‌یابند، چندی بعد هم ارده‌شیر و جهانگیر به خیال اینکه دلداران خود را از دست داده‌اند، ناکام به روم رسیده و بعد از دیدار اتفاقی با خسروشیر خبر پیدا شدن معشوقان را می‌شنوند و با یکدیگر به دیدار قباد می‌شتابند. در این روایت دیوان، ابلیس، پریان، مردمان آبی، اسبان دریایی و موجودات دیگری نیز حضور دارند.

رسم الخطّ نسخه

حروف چهارگانه فارسی

حروف چهارگانه نسخه فارسی (پ، چ، ژ و گ) در شکل ویژه‌ای به کار رفته است. «گ» در تمامی موارد بدون سرکش و در ریخت «ک» آمده، «پ» اغلب صورت اصلی خود را حفظ کرده ولی در برخی موارد مثل: اسپ به جای اسب یا جب به جای چپ و بس به جای پس دچار نوسان و چندگونگی شده، «ژ» همواره با صورت اصلی خود کاربرد داشته مگر در شکل تازی زنده‌پیل به جای ژنده‌پیل. «چ» اغلب به «ج» بدل شده و در اندک مواردی هم تغییر نکرده است.

«ب» حرف تأکید

«ب» تأکید در اغلب موارد جدا و گاهی پیوسته کتابت شده:

«چون امیر خراسان او را به بیند زود پیش من آید» (برگ ۴۸). «امیر سهل بن هامان را بدزدید و ببرد» (برگ ۳۳).

«به» حرف اضافه

«به» اضافه در اغلب موارد پیوسته و گاهی جدا انشاء شده:

«کریمی که گنه‌کاران را بسراپرده رحمت خود راهنمایی دهد» (برگ ۱). «رخت خربنده به بنگاه شتر بازآرند» (برگ

(۱۱).

«ه» غیر ملفوظ در تمامی موارد جمع با «ها» یا اغلب در ترکیب با کلمه دیگر حذف می‌شود:

«تا بدانی که میان ایران این کینه‌های کهنه در سینها افتاده است» (برگ ۶)، «در حسرت آن خوب‌نگارم چکنم» (برگ

۲۲۲). «قران با مهر نشابور از میان این طلایه‌گان درگذشت» (برگ ۲۲۷).

به کار بردن «ه» غیر ملفوظ در موارد غیر ضروری:

«همای وزیر دیگر باره بگریست گفت ای دریغا» (برگ ۸)، «تیره‌ماه آن درخت را که زخم تبر بزرگ‌تر بودی» (برگ ۱۱).

گاه کسره «ی» به صورت «ی» نگاشته شده:

«بدل جاسوس به همراهی سرهنگان به سرای وزیر رفتند» (برگ ۱۲۱)، یا پهلوی سرآورده‌ای، قبای سیاه. یاهای خطاب، وحدت و نکره هنگامی که کلمه به های بیان حرکت ختم می‌شود. گاه به صورت همزه روی ها نوشته شده است و گاه هیچ نشانه‌ای ندارد: «ناگاه از پس پشت آواز غلغلۀ شنید» (برگ ۱۲۳).

«ن-» نهی در دو شکل گسسته و پیوسته انشاء شده:

«چرا در پس پرده چون زنان نه نشینی و کار زنان نکنی» (برگ ۲۲۴).

ویژگی‌های دستوری

«می» استمراری بر سر فعل امر:

«ای سرهنگ تو بهتر دانی هر چه باید کردن می‌کن» (برگ ۲۶۹، ۱۲۲، ۲۳۱، ۲۵۷، ۴۰۶، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۴)، «گفت تو در حصار می‌باش و این حصار را محکم می‌دار» (برگ ۴۳۸)، «گفت می‌برآی دختر ماه‌روی که منم، قران حبشی» (برگ ۲۲۶).

چه

در معنی «زیرا»

«زودتر بیای چه وقت بی‌گاه می‌شود» (برگ ۲۶۰)، «اگر شما پریان[ید] چرا از راه نردبان با زیر آمدید چه نردبان حاجت نبودی» (برگ ۲۶۳).

کجا

در معنی پرسشی «کی»، «تا کی» و «چه جایی»

«امیر بلخ گفت ای قران تو کجا آمدی گفت ای خداوند سه روز شد که اینجا آمده‌ام» (برگ ۲۱)، «خدمتکاران فریاد برآوردند و گفتند ای خاتون ما تا کجا نشینیم» (برگ ۴۰۹)، «آیا آن سواران کجا رفتند» (برگ ۴۵۶)،

در معنی قیدی «جایی که»

«هر کجا تو قدم نهی ما خاک پای ترا سرمه دیدگان سازیم» (برگ ۴۲۶)،

جمع شدن حروف «که» و «تا»

«که + تا»: «صبر کردم که تا شب درآمد کافورها برداشتم» (برگ ۱۲)، «خوش بخشب که تا قیامت هنوز مانده است» (برگ ۱۳)، «ترا سوگند دهم که تا تو باشی چنین بد فعلی نکنی» (برگ ۱۳، نیز ر.ک. ۱۴، ۱۹، ۲۸، ۳۸، ۶۶، ۶۹، ۸۰، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳).

«تا + که»: «در خواب شدند تا که آفتاب برآمد» (برگ ۲۸)، «مرد می‌افکندند تا که شب با آخر آمد» (برگ ۷۰)،

«چوب به وی می‌زدند تا که پانصد چوب وی را زدند» (برگ ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۱۳۱).

«بر» در معنای «به»

«آنک نیزه او را بر سپر بگرفت» (برگ ۲۰۶). «همه رای و میل تو بر جانب ایرانیان است» (برگ ۴۰۱)،

«پر» در معنای «در»

«قران گفت ای سرهنگ من بر زیر سر توام» (برگ ۳۰)، «قران گفت من به قوت این نام‌ها که بر لوح است» (برگ ۳۸۲).

«با» در معنای «به»

«آن امیر همای وزیر را با محلّ خود آورد» (برگ ۵)، «گل این حال با شاهزاده بگفت... پس با گل جواب‌ها آموخت» (برگ ۲۸۸)، «روی با بوالعلا کرد و گفت» (برگ ۲۹۰)، «آرام نمی‌گیرد و قرار با خود راه نمی‌دهد» (برگ ۳۰۰)، «حال او چگونه است با کجا رفت» (برگ ۳۰۵)، «این سخن‌ها با بدل بگفت» (برگ ۳۰۷)، «مادر را عمر با آخر آمده است» (برگ ۲۹۷).

«با» در معنی «در»

«او را دیدم یک مجلس با او شراب خوردم و حریفی با من کرد ظریفی در سخن با من پدید آورد قیاس از من برگرفت و با نشاط و لهو و طرب و به شادی با من تا چه حد است» (برگ ۲۹۳).

«با» در معنی «بر»

«آن پدر با وی خشم گرفت» (برگ ۶)، «چند مرد پیاده شدند و بدویدند و خود را با بوعاصم افکندند» (برگ ۲۱۸)، «در جهانگیر افتاد و با وی عتاب کردن آغاز کرد» (برگ ۴۷۵)، «با آن سوار هند در آویخت نیزه با وی راست کرد» (برگ ۴۴۵).

«با» در معنی «همراه»

«خبری به درستی آوردند که با وی چه مقدار لشکر باشند» (برگ ۴۱).

«باز» در معنی «بر»

«ناگاه بدیشان بازخورده‌اند» (برگ ۲۱۸).

«تا» در معنی «که»

«امیر خراسان را فرموده است تا کار لشکر بسازد» (برگ ۱۶)، «به اقبال تو آوردم تا کار ما راست گردد» (برگ ۶۴)، «نیک هوشیار باشی تا کسی به تو باز نخورد» (برگ ۲۶۹)، «که مدیدی شد تا نرفته‌ایم» (برگ ۲۷۰).

«در» معنی «بر»

«قران با یاران در پای خاستند» (برگ ۲۰۸).

«دیگر» در معنی «باز»

«شه امیر را دیگر خنده آمد» (برگ ۵)، «تا ساعتی بود و دیگر به حال خود باز آمد» (برگ ۳۳۲).

«دیگر» در معنی «و»

«از راه به گوشه رفت ساعتی بیاسود دیگر برخاست پای به تک آورد و می‌دوید» (برگ ۴۲).

«همه» در معنی «هر»

«مجلسی خوب آراسته بودند و از همه بایستنی حاضر کرده» (برگ ۱۸)، «در همه حال یک مادر داشتم» (برگ ۱۲)، «ما به همه حال فردا مصاف خواهیم کردن» (برگ ۴۰)، «لشکر سیستان همه روز در پیش امیر خراسان بودند» (برگ ۴۴).

«هر» در معنای «همه»

«هر مردی و سرهنگی که درین حصاراند خراسانی‌اند» (برگ ۲۵۴).

نشانه مفعولی «مر» + «را»

«مر ایشان را خلعت فرمود» (برگ ۲۸)، «معلوم است مر شاه چین را» (برگ ۱۴۷)، «آواز دادند مر قران را که» (برگ ۱۵۸)، «ای خداوند مر ترا مژدگانی باد» (برگ ۲۴۱).

نشانه مفعولی «مر» بدون را

«خدای عزوجل مر سلیمان پیغمبر علیه‌السلام داده است» (برگ ۳۸۱).

تکرار «را» برای تأکید

«ای جان من، مرا و خود را هلاک کردی اگر شاه حبشه ازین خبردار شود مرا و ترا و هر کس که با تو بوده‌اند همه را هلاک کند» (برگ ۱۲)، «زود دریابید فضل طوسی را و بوعاصم و دراز خوارزمی را که آن دو آزاده‌مرد از بند بیرون آوردند ما را و لشکر طلایه را خبردار کردند» (برگ ۲۱۹).

کاربرد خاص حرف

«هزار دینار زر تشریف مع تخته جامه می‌فرمود» (برگ ۱۴۸)، «ایشان پاره با پیشتر شدند فرود آمدند» (برگ ۳۳۰).

حرف ربط

از بهر آنکه (برگ ۲، ۱۰، ۳۵، ۱۱۱، ۱۳۲، ۲۷۴، ۲۹۵، ۳۱۴)، تا آنگاه که (برگ ۱۴، ۲۲، ۴۶، ۴۹، ۵۹، ۶۵، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۲۴...).

حرف ربط یا اضافه مضاعف برای تأکید

«بفرمای تا این بندیان را تا باز بزندان برند» (برگ ۲۰۹)، «ناگاه قاصدی بسراپرده اندرآمد» (برگ ۲۰۸)، «قران گفت که شما را که خداوندید در بند آورده‌اند اگر من نیز در بند افتم چه شود» (برگ ۸)، «آنک ترسید که نباید که خود را به وی ناگاه زند» (برگ ۲۰۷).

کاربرد قید تأکید «چنان چه» بجای حرف ربط مرکب «چنان که» و به عکس.

«سرباب برسم حکیمان هند می‌آمد همچنان چه وزیران آیند» (برگ ۴۸۴)، «شبی سیاه و تاریک بود چنان که اگر کسی انگشت در دیده کسی زدی ندیدی» (برگ ۳۹).

اسم + «ی» نکره قیدساز

لختی (برگ ۳۲۸)، نوعی (برگ ۱۵۸، ۳۲۱، ۴۶۳، ۲)، باری (برگ ۸، ۱۳، ۲۷، ۳۸، ۵۳، ۶۳، ۷۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۹۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷)، سالی (برگ ۵۷، ۳۵۸، ۳۱۷)، زمانی ۳۳ مرتبه (برگ ۵۲، ۵۶، ۵۹، ۸۶، ۱۳۶، ۱۹۵، ۱۹۹).

۲۱۳، ۲۶۰، ۲۷۹، ۳۱۲...، عمری (برگ ۲۷۹)، مدتی (برگ ۲۵۸، ۳۲۴، ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۶۱)، وقتی (برگ ۴، ۵، ۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۷۲، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۵۶، ۲۶۳...).

یک + «ی» نکره قیدساز در معنای یکبار، یک لحظه، اندکی

«تا من یکی بنگرم» (برگ ۴۵۸)، «یکی بنگرم تا حال قران حبشی چگونه است» (برگ ۸۱)، «یکی گرد زیارت‌هایی دیگر برآیم» (برگ ۱۸۹)، «یکی گرد این نیستان برآیم» (برگ ۲۱۳)، «بر بام سرای برآیم یکی بنگریم» (برگ ۲۸۵).

تخفیف

رُخشان = درخشان (برگ ۲۰۳)، نیند = نیستند (برگ ۷۰)، فتاد = افتاد (برگ ۳۳۹)، میر = امیر (برگ ۶۶)، دُرس = درست (برگ ۳۹۹)، ناگه = ناگاه (برگ ۱۹۸، ۲۳۶، ۳۷۲...)، آنگه = آنگاه ۷۶۳ مرتبه، نگه = نگاه (برگ ۸، ۸۹، ۱۳۹...)، جایگه = جایگاه ۳۶ مرتبه (برگ ۲۲، ۳۲، ۳۹...)، جا = جاه (برگ ۳۹)، بوزنه = بوزینه (برگ ۴۷۲). سیه = سیاه (برگ ۱۵۲)، گهر = گوهر (برگ ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۳۱).

کلماتی با حرف یا پسوند زیاد

سرای پرده = سراپرده (برگ ۲۲۶)، نادیدن = ندیدن (برگ ۹۰، ۱۱۵، ۲۸۴، ۴۸۶)، آدمی خوار = آدم‌خوار (برگ ۳۳۷)، بغلی مردار = بغل‌مردار (برگ ۴۷۵)، اشتر = شتر ۳۶ مرتبه (برگ ۸، ۲۰، ۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰...)، کرنای = کرنا (برگ ۲۱، ۱۵۳، ۱۸۳...)، یانزده = یازده (برگ ۳۹)، اوفتادی = افتادی (برگ ۹۴، ۱۹۰)، بازارگان = بازرگان (برگ ۱۰۴)، دو تاه = دو تا (برگ ۳۸۱)، سرای = سرا ۲۸۹ مرتبه (برگ ۳، ۴، ۵...)، بوسه = بوس ۵۴ مرتبه (برگ ۲، ۵، ۶...).

کلماتی که به یاء ختم می‌شوند نیز در این ردیف هستند:

خدای ۱۴۶ مرتبه، آرزوی ۱۳ مرتبه (برگ ۱۹، ۷۹، ۸۰...)، قبای (برگ ۱۷، ۲۳، ۳۴...)، نابینای (برگ ۱۵۱)، جادوی (برگ ۲۴۳، ۳۵۲، ۳۵۴...)، روی (برگ ۳۵۳)، بندی (برگ ۴۳۷)،

ابدال

(و = ب) نبشت (برگ ۳۰۳)، پیشباز (برگ ۳۸).

(و = غ) مروزی = مرغزی.

(ج = گ) جوهر = گوهر (برگ ۲۳۱، ۳۳۲)، لنج = لنگ (برگ ۴۷۵).

(ف = پ) سپید (برگ ۱۷، ۲۱، ۱۸۳)، پیل ۱۵ مرتبه (برگ ۲۴، ۱۱۷، ۱۴۲...).

(د = ز) فروز ۱۴ مرتبه (برگ ۳، ۵۲، ۵۷...).

(گ = د) کلنگ = کلند (برگ ۲۱۸).

(ن = م) لجن = لجم (برگ ۲۱۳).

(أ = ی) شمأم = شمایم (برگ ۷۹) یا به طور قیاسی در فعل: «افکنند = بیفکنند» (برگ ۶، ۹۳، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰،

۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۹۶، ۳۲۵، ۴۵۴)، «افروخت = بیفروخت» (برگ ۸۴)، «انداز = بینداز» (برگ ۱۲۷، ۱۷۲، ۲۰۰،

۲۰۷، ۲۸۷، ۳۳۸، ۴۰۲، ۴۲۳)، «انداخت = بینداخت» (برگ ۹، ۱۴، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۵۰...)، «افتاد = بیفتاد» (برگ ۹، ۲۹، ۳۸،

۴۶...)، «افزود = بیفزود» (برگ ۲۸۷)، «آسود = بیاسود» (برگ ۴۲، ۸۸، ۲۸۹)، «آراست = بیاراست» (برگ ۵۴، ۸۶،

۱۴۹...)، «افشرد = بیفشرد» (برگ ۱۲، ۱۴، ۳۲، ۱۳۵، ۲۳۱، ۳۳۷)، «افسرد = بیفسرد» (برگ ۱۳۳)، «آمد = بیامد» (برگ ۵،

۱۱، ۱۲، ۱۷...، «افزود = بیفزود» (برگ ۲۸۷). در این میان تنها فعل «ایستاد» از این قاعده جدا افتاده است «استاد / ایستاد = باستاد / بایستاد» (برگ ۶۰، ۴۹، ۸۸... نیز ر.ک. طرسوسی، ۱۳۸۹: ۳۲۲/۱).

اماله

غریبل = غربال (برگ ۴۷۵)، اشکیل = اشکال (برگ ۲۴۵)، شکیل = شکال (برگ ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸)، سلیح = سلاح ۱۲۰ مرتبه (برگ ۶، ۲۴، ۲۷، ۲۹...).

ادغام

(بد + تر) بتر (برگ ۱۵۷، ۱۶۳، ۲۱۸، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۹).

(دوست + تر) دوستر (برگ ۲۳۴).

کاربرد خاص کلمات

آب گل = گلاب (برگ ۲۲۹)، طویله‌میخ‌ها = میخ‌طویله‌ها (برگ ۴۵)، خودم‌حترم، درست‌مرد (برگ ۸۰)، دیگر باره / دیگر بار (برگ ۱۴۶، ۵۴)، دیگر یار (برگ ۴۷)، غریبانِ دیگر = دیگر غریبان (برگ ۱۱۰).

ضرورت توجه به تفاوت‌های نسخه فارسی قران حبشی با ترجمه ترکی

وجود نسخ خطی یا چاپی ترجمه‌ی بسیاری از روایت‌ها به زبان ترکی، عربی و...، گاه شاید تنها گزینه‌ی موجود برای تکمیل مفاد نسخ ناتمام فارسی آن‌ها به شمار آید (مانند **سمک عیار** و **داراب‌نامه**) ولی این فرصت تنها شاید دست‌آویزی برای تکمیل احتمالی خط سیر وقایع و طرح کلی روایت باشد و نه مطابق جزئیات و دیگر خصایص نسخه فارسی، زیرا از مقایسه و مقابله نسخ ترکی روایت‌های موجود با نمونه فارسی آن، متوجه برخی تفاوت‌ها می‌شویم. با نگاهی به گفتار استاد اسماعیلی در معرفی روایت قران حبشی که از روی نسخه ترکی ارائه شده و مقایسه آن با نسخه روایت فارسی این مسأله را بهتر می‌توان نشان داد:

«قران حبشی داستانی است درباره‌ی پهلوانی‌های قران که در سلسله جنگ‌های ایران و توران قرار می‌گیرد. قران جهان پهلوان قبادشاه پسر اردشیر است که در سوریه حکمفرمایی دارد و سپس ایران را فتح می‌کند. قبادشاه سه پسر دارد به نام‌های خسروشیر، اردشیر و جهانگیر. بر سر دختران ایرج، پادشاه توران چین، جنگ‌های پردامنه‌ای میان ایران و توران در می‌گیرد که قهرمان این جنگ‌ها قران است. سرانجام ایرج، به دنبال شکست‌های سخت از سپاه ایران و قران، تمام سرزمین‌های ختن، توران، چین و کشمیر را از دست داده، پسران کيقباد به دختران دل‌خواهشان می‌رسند...» (طرطوسی، ۱۳۸۰: ۷۶-۷۵).

مقایسه مفاد همین چکیده از معرفی روایت قران حبشی با محتوای نسخه فارسی، تفاوت‌هایی را قابل تأمل ساخته است:

۱. در روایت فارسی، قران حبشی ستوردار همای، وزیر قبادشاه است و از میانه روایت به عنوان جهان‌پهلوان قبادشاه نامبردار می‌شود. در نسخه فارسی خبری از فتح ایران نیست و در حقیقت فضای جغرافیایی ایران، سوریه و دیگر مناطق عرب‌نشین به جز عربستان را، در برمی‌گیرد و تنها در برهه‌ای از روایت هنگامی که همای وزیر نامه خواستگاری قبادشاه را از دمشق به شهر طمغاج پایتخت ترکان تورانی می‌برد، شهرهای ایرانی موصل، بغداد، همدان،

نیشابور، بلخ و شهر مشترک مرزی سنجاب را تحت عنوان فضای جغرافیایی ایران طی می‌کند، چنان که همین شهر مرزی سنجاب بر اساس توافق طرفین ایرانی و تورانی هر سال به قبادشاه و ایرج‌شاه خراج می‌پردازد. «امیری آنجا بود که او را شه امیر گفتندی. پنج هزار غلام زرخریده داشت و چهارصد کنیزک ماه‌روی و دوازده خزینه پرمال او را بود. هر سال صد هزار دینار به شاه چین دادی و صد هزار دینار دیگر به قبادشاه می‌فرستاد» (طرسوسی، قرن ۶: برگ ۵).

امیران شهرهای نامبرده برخی تازی و بعضی ایرانی هستند و همه دوست، هم‌پیمان و خراج‌گزار قباد و تعدادی هم از خویشان وی هستند مانند شیرویه بن مالک که از فرزندان دارای بن ارده‌شیر است. در میان ۲۵۰ برگ نسخه فارسی قران حبشی شاهدی دال بر نقار و دشمنی میان قبادشاه و ایرانیان وجود ندارد هیچ، بلکه اعراب نیز از جان و دل برای ایرانیان جانبازی می‌کنند. نتیجه می‌گیریم اگر در نسخه ترکی روایت، ماجرای از فتح ایران زمین به دست قباد یا قران وجود دارد، در نسخه فارسی موجود چنین نیست.

۲. چکیده فوق اشاره‌ای به «دختران ایرج‌شاه» در نسخه ترکی داشته که پسران قبادشاه برای به دست آوردنشان در گیر و دار نبرد هستند. در روایت فارسی ایرج‌شاه تنها یک دختر به نام شمسه دارد که ارده‌شیر قبادشاه در پی وصال اوست. جهانگیر فرزند کهن قبادشاه پس از ارده‌شیر برادر بزرگ‌تر خود در عشق گنج‌مهر دختر کیهان‌شاه، پادشاه کشمیر و نوه اسکندر، گرفتار می‌شود. خسروشیروان، برادر مهین نیز پیش از همه در روم با شاهدخت قیصر در پیوسته و نایب قبادشاه است. اینجا هم نتیجه می‌گیریم برآیند نسخه ترکی در روایت فارسی وجود ندارد.

۳. در نسخه فارسی، ایرج بر شهرهای چون کاشغر، چین، ختن، ختا، سمرقند، بخارا و طمغاج حکم می‌راند و روایت، تورانی با این مقیاس را نشان می‌دهد و بس. در نسخه فارسی کشمیر پادشاهی مستقل به نام کیهان‌شاه داشته که حتی ایرج حاضر می‌شود دختر خود شمسه را در قبال کمک وی برای شکست ایرانیان، به نکاح کیهان‌شاه خیره‌سر درآورد، هم‌چنین ایرج، کیهان‌شاه را به سبب نسب اسکندریش بر ایرانیان ترجیح می‌دهد. گذشته ازین، ایرانیان با رای هند و سپاه او هم نبرد کرده و فرزند رای را توشه تیغ خود می‌کنند. در روایت فارسی اردشیر و جهانگیر نه پس از شکست ایرج شاه بلکه حتی پس از کشته شدن ایرج و کیهان به دست قران حبشی، باز هم ماجراها داشته و وصال آنان تا پایان روایت به طول می‌انجامد. با این همه گویا در نسخه ترکی ایرج، پادشاه تمامی سرزمین‌های فوق‌الذکر خوانده شده است.

در کنار همه این موارد کیفیت ذکر نام راوی ارجمند ایرانی، ابوطاهر هم در نسخه ترکی با روایت فارسی اختلاف دارد:

نسخه ترکی: ابوطاهر بن حسن بن علی بن موسی (ر.ک. طرسوسی، ۸۲/۱).

نسخه فارسی: ابوطاهر بن الحسین بن علی بن الطرسوسی (ر.ک. طرسوسی، قرن ۶: برگ ۴۵۵).

ماهیت متون گفتاری یک ملت به خصوص نوع ادبی حماسه از جهت حجم، محتوا یا کارکرد زبان در جریان انتقال درون یا برون‌مرزی تغییرات کم یا زیادی پیدا می‌کند. استعداد و خلاقیت راوی، پسند و سلیقه مخاطبان و هم‌خوانی و مطابقت روایت با هنجارهای فرهنگی و اجتماعی دیگر ملل نقش محوری را در این دگرگونی بر عهده دارد و این تحول امری طبیعی است و در میان نسخ فارسی یک روایت هم لحاظ می‌شود، زیرا نسخه‌های این قبیل روایات از روی هم نوشته نمی‌شده و اگر زمانی هم حوادث و صحنه‌های نسخ یک روایت شباهت کلی با یکدیگر داشته باشند، دلیلی بر یکسانی شیوه ایجاز و اطناب، حذف و

بسط، وصف، چگونگی بیان اشعار، بسترسازی و فراز و فرودهای روایت یا حتی نام اشخاص و مکان‌ها نیست. به هر روی این مسأله بایستی در تصحیح و تکمیل نواقص موجود روایت‌های فارسی مورد توجه قرار بگیرد، اگرچه که شاید تبعات و تفاوت‌های ناشی از این عدم توجه در لابه‌لای حجم فوق‌العاده روایت‌های فارسی آن چنان ملموس هم نباشد.

قران حبشی در دیگر روایت‌ها

گرشاسپ‌نامه

در میان نسخ خطی موجود از **گرشاسپ‌نامه** و متن مصحح استاد یغمایی اثری از حضور قران حبشی نیست ولی بنا بر اشاره چارلز ریو (ر.ک. ریو، ۱۸۸۸: ۲۲۱) رضاقلی خان هدایت گویا نسخه متفاوت دیگری فراهم آورده که روایت آن به مرگ گرشاسپ ختم نشده و خط سیر روایت به بهادری‌های گرشاسپ و نریمان در توران و چین و جنگ با خاقان توران و فغفور می‌انجامد، در این بین راوی با اثرپذیری از روایت طرسوسی گریزی هم به عشق حماسی نریمان با دختر فغفور و دلاوری سام و عیاری رستم در توران می‌زند.

«مخفی مباد که مثنوی **گرشاسپ‌نامه** حکیم اسدی کتابی کمیاب و غیرمعروف بوده و درین عرض مدت بعضی کتاب دیباچه آن را ترک کرده از آغاز رفتن جمشید به زابلستان تا انجام روزگار گرشاسپ و نریمان و سام و آغاز جهان‌پهلوانی زال در ضمن بعضی **شاهنامه‌ها** ترکیب کرده‌اند و بر مردم بی‌تتبع، حقیقت آن آشکارا نبوده چنانکه بسیاری از اشعار دقیقی در حالات لهراسپ و گشتاسب در آن مقام تضمین یافته چون فقیر **گرشاسپ‌نامه** به دست آورد و اشعار بدان نیکویی آن را دید نسختی از آن به حضرت شاهنشاه مرحوم محمدشاه مبرور برد و مورد احسان و تحسین شد پس در اصلاح و تصحیح آن نسخ اهتمامی کرد و انتخابی از آن در این کتاب مبارک مرقوم و بین‌الشعرا مذکور و معلوم ساخت و آن مثنوی ده‌هزار بیت کمابیش است و بعضی از اشعار مشتمل بر حقایق و معارف آن در مقدمات **شاهنامه** تکرار یافته، ظن غالب آن است که از حکیم اسدی باشد چه به سیاق او اقرب است... و این اشعار منتخب **گرشاسپ‌نامه** می‌باشد» (هدایت، ۱۳۸۲: ۱/ ۴۰۸).

با صرف نظر از هر چند و چون در تعیین اصالت نسخه هدایت و میزان دخل و تصرف راوی یا کاتب پسین باید گفت که مشخص نیست آیا قران حبشی در سراسر حماسه **گرشاسپ‌نامه** حضور دارد یا فقط در بخش خاصی از آن؟ زیرا از یک سو در مجمع‌الفصحا شرح عیاری و شجاعت قران حبشی تنها در ذیل حکایتی ۱۱۵ بیتی از این روایت آن هم به صورت گزیده آمده و از سوی دیگر با توجه به شواهد متن، قران از پیش عیار و سوگندخورده باوفای گرشاسپ بوده و پاگشایی او قبلاً در روایت صورت گرفته تا زمانی که در حکایت مذکور قران بعد از گرشاسپ به فرزندش، نریمان خدمت کرده و شمسه از پیش با او آشناست، ازین گذشته راوی هم او را ناگهان به عنوان یک عیار باسابقه وارد روایت می‌کند.

خلاصه عیاری‌های قران در **گرشاسپ‌نامه** هدایت

در پس کوهی اسپندنام، شهری قرار داشت که گروه دزدان و راهزنان بسیاری آنجا جمع آمده بودند. سر آن راهزنان رعد غمّاز نام داشت که به جهت ترس از گرشاسپ، زنهاری او شده بود. در این مدت نریمان با شاه‌دختی به نام شمسه‌بانو (قس. شمسه‌ی ترکستانی در روایت طرسوسی) پیوند گرفته ولی در عین حال رعد غمّاز نیز از پیش هواخواه شمسه بوده و از ترس گرشاسپ دم بر نیاورده است. رعد پس از مرگ گرشاسپ نامه‌ای برای شمسه نوشته و او را نزد خود

فرامی‌خواند. با مخالفت شمسه، رعد همراه با دیگر یاران به شهر حمله می‌کند، شمسه از شهر گریخته و با سپاه رعد کارزار می‌کند. نریمان پس از شنیدن اخبار:

نریمان ز غیرت به دل بردمید	سپه را بگفتا که بر ره چمید
قران را طلب کرد و گفت ای قران	مرا یادگاری ز صاحب قران
برو ناگهان سوی کوه سپند	مگر یابی آن ماه مشکین کمند
قران بر ره افتاد مانند باد	بدان سان که خیزد ز ره گردباد
همان دم که از پیش ره شد قران	روان شد ز پی گرد سام جوان

قران پس از مواجهه با رعد و سپاهش، پنهانی خود را میان آنان جای داده و به آوردگاه شمسه‌بانو می‌رود. در این مدت شمسه با جراحات بسیار، چهل روز از رعد مهلت گرفته تا اینکه قران او را دریافته و شبانه با هم می‌گریزند. در این گریز برای بهبود شمسه بر سر چشمه‌ساری توقف می‌کنند که ناگاه رعد غمّاز از پس پشت ایشان حمله‌ور می‌شود. بنا بر گفته راوی، قران در این نبرد چون اهرمنی جنگ می‌کند و سر و دست و پای و تن می‌کند. شمسه نیز پشت او را در نبرد نگاه می‌دارد. پس از نیمروز سام دلیر با گرز زرین نهصد و شصت منی خود همراه با بهزاد، نشواد و کشواد زرین‌کلاه به یاری قران آمده و اندکی بعد هم نریمان از گرد راه می‌رسد. رعد غمّاز شکست خورده و گریزان به حصار حصین و آبادان کوه سپند می‌گریزد. نریمان مدتی را برای کشیدن انتقام از دزدان، بر سر کوه سپند صرف کرده و حاضر به بازگشت از آنجا نیست تا اینکه شبی از ستیغ کوه سنگی از دیگ منجر بر وی غلیته، او کشته می‌شود. سام پس از سوگ پدر عازم تسخیر حصار دزدان شده ولی ناکام بازمی‌گردد تا پس از مدتی رستم زال به شیوه عیاری و لباس گردانی، قلعه را در هیأت بازرگان نمک می‌گشاید» (هدایت، ۱۳۸۲: ۴۸۳/۱-۴۷۴). اسدی در *گرشاسپ‌نامه* حکایتی ۴۰ بیتی برای گزارش نبرد نریمان با گروه عیاران حصار آورده ولی در آن نشانی از نام قران یا شمسه و عشق‌بازی رعد نیست. در پایان حکایت نیز نریمان دژ را گشوده و عیاران دل‌خویش را با خنجر می‌درند. گویا راوی متأخر *گرشاسپ‌نامه* حکایت قران و شمسه‌بانو را برای روشن کردن چرایی این نبرد ذکر کرده که کاملاً هم بجای و هوشمندانه بوده ولی این بخش سروده اسدی نیست علی‌ای حال نگارنده به اصالت کهن آن باور دارد.

همان جا که مرز فرستوه بود	دزی جای دزدان نستوه بود
دزی سرش بر اوج رخشنده مهر	ره پسر خم‌ش نردبان سپهر
ز بالاش گفتمی که بر ژرف‌چاه	فلک چشمه و چشم ماهیست ماه
به سالی شدی مرغ ازو برفراز	به ماهی رسیدی ازو زیر باز
نریمان پیرسید کین دز کراست	فرستوه گفتم ای رذ راه‌راست
یکی دزد رهدار با مرد شصت	درین دز برین کوه دارد نشست...
به سالار دزدان چو بشتافتند	به کنجیش در خانه‌ای یافتند
تنی ده ز یارانش با او به هم	به دشنه دریدند دل در شکم
نریمان یل هرچه چیزی شگفت	در آن دز بد از خواسته برگرفت
دز آنگه فرستوه را داد باز	کشیدند زی شهر با کام و ناز

(اسدی، بی تا: ۳۹۰-۳۸۸)

گذشته از سستی ابیات **گرشاسپ‌نامه** هدایت، گرت‌برداری از روایت طرسوسی نیز در آن آشکار است زیرا در روایت طرسوسی قران حبشی و شیرویه بن مالک پس از درگیری با سپاه توران و سرگردانی در بیابان به حصاری می‌رسند که بر کوهی بلند واقع است. این حصار هم به مانند حصار سپندکوه، آبادان و دست‌نیافتنی است و از همه جالب‌تر آنکه عیاری ایرانی به نام سعد یا سعید که به سبب گردش روزگار در توران افتاده و همراه با تعدادی از دیگر عیاران که همه ایرانی‌اند، اداره حصار را بر عهده دارد. در روایت طرسوسی این حصار بر سر راه توران و بخارا و سمرقند قرار داشته و عیاران ایران کاروان ترکان تورانی را غارت می‌کنند و چند بار با ایرج‌شاه نبرده کرد که در نهایت شاه توران ناکام از جنگ با آنان منصرف می‌شود. قران و شیرویه به صورت ناشناس وارد این حصار می‌شوند و سعید چون از قبل آوازه دلاوری قران را در جنگ با تورانیان شنیده، در خیل عیاران قران قرار می‌گیرد و در جنگی موفق به آزاد کردن ارده‌شیر قبادشاه می‌شوند. باید اشاره داشت که در هر دو روایت شمس‌شاهدخت خاقان چین است. با توجه به ابیات پراکنده نقل شده از هدایت نریمان گویا پیش از آشنایی با دخت فغفور، پیوندی با کتایون خاقان هم داشته:

میا پیش این نرگس می‌پرست	که ترک است و مخمور و خنجر به دست
کتایون خاقان تو را یار بس	کتایون خاقان تو را یار بس
برو با نگاری که داری بساز	به زاری بسوز و بخواری بساز

باید گفت هدایت یا راوی ناشناس **گرشاسپ‌نامه** برای رونق کار خود نه تنها از روایت قران حبشی بلکه به احتمال از دیگر روایت‌های حماسی هم تأثیر پذیرفته که البته حاصل این اقدام هوشمندانه با توجه به پراکندگی ابیات گزیده هدایت چندان مطلوب هم به نظر نمی‌رسد ولی در نوع خود بسیار مورد توجه است. بیان هر گونه احتمال در این زمینه را به پس از مطالعه نسخه‌ی خطی **نریمان‌نامه**^۷ موکول می‌کنیم.

استاد دهخدا در مدخل اسدی به این حکایت الحاقی **گرشاسپ‌نامه** اشاره کرده و آن را مجعول و زاییده خلاقیت راویان متأخر دانسته‌اند ولی جالب آن که ایشان اشاره‌ای هم به روایت **قران حبشی** طرسوسی نکرده و تنها احتمال داده‌اند که در قرن ۶ ه.ق. (عصر طرسوسی) چنین الحاقی در **گرشاسپ‌نامه** و **اسکندرنامه** صورت گرفته است:

«صاحب **مجمع‌الفصحا** در انجام **گرشاسپ‌نامه** حکایتی راجع به کوه سپند و عشق‌بازی کوتوال آن قلعه که رعد غمّاز نام داشته با شمس‌بانو دلدار سام به اسدی نسبت داده و ظاهراً سند او یکی از نسخ **گرشاسپ‌نامه** بوده ولی گذشته از اینکه در نسخ حاضر و دسترس **گرشاسپ‌نامه** چنین حکایتی وجود ندارد، لفظ رعد غمّاز و شمس‌بانو نشان می‌دهد که این داستان اصلی نیست و متأخرین آن را افزوده‌اند، خاصه که در آن عیاری را که قران نام داشته و در استخلاص شمس‌کوشیده نام می‌برد... و این داستان بی‌نظیر است و هم قران یکی از عیاران آن است که در **اسکندرنامه** داستان عیاری وی مکرراً آمده و ممکن است که از روی آن برداشته و در **گرشاسپ‌نامه** وارد ساخته باشند، یا اینکه ذکر عیارپیشگان در **اسکندرنامه** هم اصلی نیست و ظاهراً این قسمت بر **اسکندرنامه** و **گرشاسپ‌نامه** پس از قرن ششم اضافه شده باشد... متصدی نظم این حکایت هرگز اسدی نبوده و یکی از شعرای متوسط آن را منظوم کرده است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۲۵۶/۲-۲۲۵۵).

نگارنده حدس می‌زند که جدال نریمان با گروه عیاران اصالت کهن‌تری داشته باشد. در این رابطه نخست باید از روایت حماسی **کک کوهزاد** یاد کرد. در سابقه‌ی رویارویی پهلوانان سیستان با این دزد خیره‌سر هزار و صد و هژده ساله، راوی بارها تأکید کرده نبرد پهلوانان سیستان با **کک** سابقه‌ای دراز دارد:

نگشتند فیروز خرد و کلان	بسی رزمشان رفت با کُک یلان
دلش را به اندوه بسپرده بود...	بسی رزم با سام یل کرده بود
که در جنگ رفتی همیشه به گنگ...	نریمان نتایید با او به جنگ
بسی کشته زان پهلوان دلیر	بسی رزم کرده‌ست با سام شیر
نیآورد از آن کوه سنگی به چنگ	نریمان کورنگ رفتش به چنگ

(دبیرسیاقی، ۱۳۸۲: ۲۴۰-۲۳۸؛ نیز ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰)

کُک با گروه دزدان اوغان در پس حصار مبراد مأوا دارد و نریمان و سام پس از سال‌ها نبرد، بر وی دست نمی‌یابند و در نهایت رستم او را از میان برمی‌دارد. در روایت **گرشاسپ‌نامه** هدایت هم، در فرجام، این رستم است که حصار عیاران کوه سپند را فتح می‌کند. با این هم‌سانی، بسیار محتمل است که راوی متأخر **گرشاسپ‌نامه** به روایت **کک کوهزاد** نظر داشته باشد. شاهد پایانی این بخش که مسلماً مایه خلق روایت عیاران سپندکوه در **گرشاسپ‌نامه** بوده، یکی از بخش‌های الحاقی **شاهنامه** است. این بخش با عنوان «رفتن رستم به کوه سپند به خون خواستن نریمان» نامبردار بوده که البته تا حدودی هم گنگ و مبهم است، زیرا ذکری از نام عیاران و شخصیت‌های فرعی آن نیامده ولی نریمان در جنگ با آنان به وسیله پرتاب سنگ کشته می‌شود و تلاش سام و زال هم برای کین‌خواهی ناکام می‌ماند تا اینکه رستم در کسوت بازرگان نمک موفق به فتح قلعه و دفع عیاران می‌شود (ر.ک. فردوسی، ۱۳۶۸: ۲۸۰-۲۷۷). طرح کلی این روایت با بخش برافزوده **گرشاسپ‌نامه** مطابقت زیادی داشته و صحت اصالت آن را نمایان می‌سازد.

ابومسلم‌نامه

در جلد دوم فهرست نسخ ترکی بلوشه، نسخه‌ای ترکی به نام **قصه سید جنید بن اوسید بن منذر**، به روایت ابوحفص کوفی و به نشانی (Supplement 636) وجود دارد. بلوشه در معرفی مختصر نسخه، از چند روایت دیگری که نام آنها در برگ نخستین این مجموعه آمده، یاد می‌کند: **قصه‌های شاهنامه**، **قصه حمزه**، **قصه ابومسلم**، **قصه قران حبشی** و **سیمک‌نامه**. (بلوشه، ۱۹۳۳: ۱۹/۲). این اسامی در نسخه فارسی **جنیدنامه** (سنه ۱۳۲۶ ه.ق.) نیامده ولی در نخستین مجلد حماسه محبوب **ابومسلم‌نامه**، استاد اسماعیلی با ترجمه برگ نخست روایت ترکی (سده هجدهم)، آنها را به متن روایت فارسی افزوده‌اند (ر.ک. طرسوسی، ۱۳۸۰: ۲۱۴/۱). این نخستین باری است که نام روایت قران حبشی در حماسه متثور دیگری ذکر شده است.

«پس همانا حکیم فرموده بود، کسانی را که به تواریخ سلف وقوف تمام داشتند و نیک‌محضر بودند، احضار کردند. اینان **قصه‌های عجیب و حکایت‌های غریب**، هم‌چون **قصه‌های شاهنامه فردوسی**، **قصه حمزه**، **قصه ابومسلم**، **قصه قران حبشی** و **سیمک‌نامه** سردادند» (طرطوسی، ۱۳۸۰: ۲۱۳/۱).

اسکندرنامه

از ویژگی‌های عمده و شایع در روایت‌های داستانی، تقلید نمایان یک روایت از فضا، صحنه‌آرایی‌ها، شخصیت‌ها و

کردارهای قهرمان روایت‌های پیشین خود است. **ابومسلم‌نامه** و **حمزه‌نامه** برجسته‌ترین روایت‌هایی هستند که بسیاری از روایت‌های متأخر مثلاً اسکندرنامه از روی الگو و خط سیر داستانی آن‌ها پدید آمده‌اند، گاه حتی همین قبیل روایت‌ها به نوبه خود تا جایی در دیده‌ها ارج و مقامی پیدا می‌کرده‌اند که پردازندگان روایت‌های پسین مطالب، رویدادها و حتی نام شخصیت‌های آن‌ها را نیز به یغما می‌برند، هدف اصلی از این کار عموماً نوعی تنوع‌بخشی و دادن جلوه و کسوتی نو به روایت‌های تکراری و اغلب شایعی بوده است که هر چند شاید در آغاز برای روایت‌شنو جالب به نظر می‌رسیده اما کم‌کم خیلی شور یا بس بی‌نمک از آب درآمده و ماهیتش تغییر پیدا می‌کند.

در این زمینه، الگوپذیری **اسکندرنامه** از **قران حبشی** شاهدهی می‌تواند بود. استاد محجوب در سخن از ابوطاهر طرسوسی و روایت قران حبشی گفته‌اند، «این قران حبشی بعدها تحت عنوان «مهرتر قران حبشی» یکی از عیاران معروف و هنرمند **اسکندرنامه** شده است. ظاهراً داستان قران، مورد استفاده مؤلف **اسکندرنامه** واقع شده و وی برای افزودن قطر کتاب خویش حکایت او را وارد کتاب خود کرده است» (محجوب، ۱۳۸۷: ۶۸۸). نگارنده تا امروز اثری از این مهرتر قران حبشی در سه روایت کامل طبع شده از **اسکندرنامه** به دست نیآورده ظاهراً گواه مورد نظر استاد محجوب از **اسکندرنامه‌ای** ویژه و کامل به دست آمده که خود بدان اشاره کرده‌اند:

«**اسکندرنامه‌ای** که در اختیار بنده است و هفتاد سال پیش از این در تهران به طبع رسیده دارای ۶۴۰ صفحه بزرگ نیم‌ورقی و هر یک از صفحات دارای چهل و یک سطر است... مورخ به تاریخ ۱۳۰۹ ه.ش. است... این **اسکندرنامه** در دوره صفوی نوشته شده است. سپاهیان اسکندر را دو گروه سواران و پیادگان تشکیل می‌دهند: سواران اسب و فیل و کرگدن و حتی گرگ سوار می‌شوند و پیادگان-که همان عیاران هستند- کمتر به میدان می‌آیند» (ر.ک. محجوب، ۱۳۸۷: ۳۵۱، ۳۵۹، ۶۸۸).

به این طریق نمی‌توان توضیح دیگری در تشریح جایگاه قران حبشی و اهمیت وی در **اسکندرنامه** فوق‌الذکر ارائه کرد. صرف نظر از شاهد فوق، تنها یک بار در تلخیص و ویرایش جدیدی از **اسکندرنامه** به اصطلاح هفت جلدی منوچهرخان حکیم، قران حبشی بار دیگر در هیأت عیاری ویژه و ممتاز حضور پیدا کرده و به اسکندر خدمت می‌کند. در این روایت قرن یازدهمی قران حبشی با وجود اینکه یک عیار فرعی و دست دوم به حساب می‌آید ولی در تمامی موارد حضور خود، برتر از مهرتر نسیم عیار ظاهر شده و همواره در وضعیت‌های بحرانی برای نجات اسکندر، سپاهیان و نسیم به عیاری می‌رود. راوی بارها قران حبشی را پیاده آل محمد خطاب می‌کند و او را صاحب زنگ عیاری می‌داند. راوی **اسکندرنامه** با وجود اینکه از روایت طرسوسی تأثیر پذیرفته ولی نتوانسته چهره ممتاز قران حبشی را به خوبی در **اسکندرنامه** نمایان سازد، زیرا قران ناگهانی و در حکم یک امداد غیبی در تنگنایی ظاهر می‌شود و به سرعت انجام وظیفه کرده، غیب می‌شود. توصیف دلیری و کردارهای او در هر قسمت از یک یا دو صفحه فراتر نمی‌رود.

«اما در زمانی که بابای روندگان از جنگ روتافته به در رفت، شب گردید رو به جانب اردوی اسلام آمد که خود را به بالین اسکندر رساند تا او را کارسازی کند که ناگاه آواز نره‌شیری از عقب بلند شد. تا نسیم رفت که از جا حرکت کند که از فرق سر بر زمین آمد و یک نفر برسینه او قرار گرفت و گفت دست به من بده و گرنه به ضرب بگده شکمت را سفره می‌کنم. نسیم چون نیک نظر کرده پیاده آل محمد مهرتر قران را دید. گفت کاکا دست از خوش‌طبعی بردار» (منوچهرخان، ۱۳۸۳: ۲۸۹). «از آن جانب در بارگاه بهم خورد، پیاده آل محمد مهرتر قران حبش آمد. او را نوازش کردند،

گفتند کاکا فکری بکن که اسکندر و نسیم هر دو گرفتارند. قران گفت که من به امید خدا هر دو را نجات می‌دهم و روانه اسکندریه شد» (منوچهرخان، ۱۳۸۲: ۲۲۰).

ملک قاسم و بدیع الزمان

آمیخته شدن دو یا چند روایت با یکدیگر، یکی از گزینه‌های پیش دست بسیاری از راویان باذوق و متبحر بوده و هدف از این کار جدای از جلب پسند مخاطب، شاید راهی برای پاسداشت یاد و خاطر یک روایت رو به فراموشی و یا رواج و ابداع روایت نوظهوری بوده باشد. در اوایل قرن دهم هجری بنا بر دلایلی همزمان با تخت‌نشینی قزلباشان صوفی صفوی، آرام‌آرام دفتر کاتبان از روایت **ابومسلم مروزی** شسته شده و بومسلم‌خوانان خاموش می‌شوند (ر.ک. طرطوسی، ۱۳۸۰: ۶۷/۱-۵۳) ولی ذوق و اشتیاق ایرانیان بر کنار از تمامی قال‌ها، هم‌چنان شیفته شیرینی این روایت است. این عقب‌نشینی با پیشروی روزافزون **حمزه‌نامه** مقارن می‌شود و نزدیکی و گاه هم‌سانی مضامین این دو حماسه، ذهن مناقبان و راویانی چون حافظ غیاث‌الدین محمد دهمدار را در عهد امیرعلیشیر نوایی با هم گره زده و هم‌چنان **ابومسلم‌نامه** به حیات خود ادامه داده است، چنان‌که:

«آغاز قصه‌ی امیر حمزه نمود و داستانی گسترانید که هوش از اهل مجلس ربود. بعده، به تقریبی به قصه‌ی ابومسلم انتقال کرد از آنجا نیز سحر پرداخت و...» (واصفی، ۱۳۴۹: ۴۸۰/۱).

این سنت گرده‌برداری هم‌چنان پایدار ماند و هر لحظه به شکلی بت‌عیار درآمد، تا آنکه در روایتی به نام **داستان ملک قاسم و بدیع الزمان** رخ می‌نماید. نسخه خطی این روایت که هم‌چنان معرفی و طبع نشده بر جای مانده، بنا بر قراین و نشانه‌های موجود، بخشی از یک نسخه بزرگ و حجیم **حمزه‌نامه** را تشکیل می‌دهد. این نسخه در ۳۹۰ صفحه ۱۸ سطری بوده که از آغاز و انجام هم افتادگی دارد و فاقد جلد است. متن روایت با مرکب سیاه میان برگ‌های ۴ تا ۳۸۷ قرار گرفته و عنوان فصل‌ها شنگرف و به خط نستعلیق فارسی نسبتاً خوانا و متوسطی کتابت شده است ولی در مقایسه با دو برگ آغازین نسخه که از نیمه پاره ولی کاغذی کهنه‌تر و خطی نسبتاً خوش نیز دارند باید حدس زد که دو یا چند کاتب آن را نگاشته‌اند. ابعاد اوراق ۲۱×۱۴.۵ بوده و دو برگ ۱۲۸ و ۱۲۹ نسخه کاملاً سفید است. در حاشیه راست برگ ۲۵۳ نسخه، دو نام و هر یک همراه با تاریخی در ذیل خود به صورت جداگانه دیده می‌شود. نخست با مرکبی متفاوت از مرکب متن روایت نام سید ابوالقاسم الحسنی نوشته شده و زیر آن «بتاریخ سه‌شنبه ۲۰ ماه ذی‌القعده الحرام سنه ۱۲۸۷» آمده همراه با نشان مهر انگشتی که نام همین کاتب روی آن حک شده و سپس با همان مرکب متن نسخه، نام دیگری نگاشته شده «نامه کار غلامعلی ولد ارجمند حاجی محمدصادق سنه ۱۱۰۶». میان هر دو تاریخ ۱۸۰ سال اختلاف وجود دارد. با توجه به شواهدی که در متن روایت وجود داشت، حدس زده می‌شود این روایت حد اقل دو بار کتابت شده و نسخه‌ی حاضر، مورد متأخر آن است که به سال ۱۲۷۸ شده و تاریخ ۱۱۰۶ هجری احتمالاً سال کتابت اولین بوده است. اینک شواهدی چند:

«مهتر قران بر سینه ابلیس نشسته است و او زاری می‌کند عمر گفت او را بردار تا به خدمت امیر ببریم به خدمت امیر آمدند و احوال بازگفتند یک روایت این است که ارمزاد و گردمرد و ابلیس اینجا کشته شدند باقی داستان فردا شب» (ر.ک. ملک قاسم و بدیع الزمان، ۱۲۸۷: برگ ۳۸۰). «نهر آب در آن بیشه می‌رفت خود را در آب انداختند و در میان آب

می‌رفتند تا از بیشه بدر رفتند بعضی خوانده‌اند که شبرنگ نقبی زد و بیرون آمدند به هر دو روایت مسلّم از القصّه از بیشه بیرون آمدند و بر سر پل دنیا رسیدند» (ر.ک. ملک قاسم و بدیع‌الزمان، ۱۲۸۷: برگ ۳۶۴).

این نسخه هرچند بخش کوچک و برافزوده روایت حمزه‌نامه است و امیرحمزه صاحب‌قران، همراه با یارانش و دشمنانی چون بختک و انوشیروان حضور ثابتی دارند ولی همچنان‌که عنوان نسخه نشان می‌دهد، راوی فقط به شرح کردار و توصیف وقایعی پرداخته که، میان دو پهلوان به نام ملک قاسم لعل‌خفتان تورانی، نوه حمزه و شاهزاده بدیع‌الزمان اردبیلی، فرزند حمزه روی می‌دهد. این هر دو پهلوان ابتدا در لشکر حمزه حضور دارند ولی ملک قاسم پس از آنکه پدرش علمشاه پیشتر صندلی و جایگاه نشست خود را در بارگاه حمزه به جهت لیاقت و کفایت بدیع‌الزمان به وی داده، در روایت حضور پیدا کرده و برای بازپس گرفتن صندلی پدر با بدیع‌الزمان خصومت و رقابت آغاز می‌کند تا برتری خود را به امیرحمزه ثابت کند، روایت هم‌چنان با توصیف این رقابت و آزمون‌ها و هم‌چشمی‌هایش ناتمام باقی مانده است.

به گمان این روایت صرف نظر از موضوع جدیدی که راوی تحت عنوان هم‌چشمی و رقابت دو پهلوان پرداخته، بسیار حایز اهمّیت و قابل توجه است. علت این اهمّیت از آن است که این رقابت تنها به پهلوانان محدود و منحصر نشده و عیاران را هم شامل می‌شود، زیرا ملک قاسم و بدیع‌الزمان هر یک عیاران هوادار خود را نیز دارند. از سوی دیگر اهمّیت این روایت بیشتر به خاطر حضور دو جوانمرد بی‌مانند روایت‌های ایرانی یعنی سمک عیار و قران حبشی است که هر دو زیر سایه عمر بن امیّه ضمری، پیادگی کرده و به عادت مألوف دایره کردار و شیرین‌کاری‌های عمر امیّه چنان که در سطرهای قبل هم وعده داده شد، بسیار چشمگیرتر از این دو تن است. بنا بر شواهد موجود در این روایت تأثیر بیش و کم پنج روایت سمک عیار، ابومسلم‌نامه، حمزه‌نامه، اسکندرنامه و شیرویه‌نامدار قابل پیگیری است که تشریح هر یک از این موارد فرصتی دیگر می‌طلبد. از این میان، لازم می‌دانم نکته‌ای مهم در مورد دو دستگی عیاران را در روایت ملک قاسم و بدیع‌الزمان پیش چشم آورم که دست کم سابقه‌ای ریشه‌دار در میان روایت‌های متثور حماسی دارد:

در جلد دوم سمک عیار (ر.ک. ارّجانی، ۱۳۶۳: ۲۳۵/۲-۲۲۳)، سمک به شهر خاورکوه می‌رسد. در این شهر عیاری است که همه مُلک زلزال‌شاه به دست اوست، وُرا قایم خوانند و سر عیاران خاورکوه است. در خاورکوه عیاران به جهت طرفداری از دو علم سرخ و سیاه به دو دسته سرخ‌علمان و سیاه‌علمان تقسیم شده و در نهایت سرخ‌علمان علم سیاه را در نبردی از بین برده و بر تمامی سیاه‌علمان غلبه می‌کنند. در مورد سابقه این علم‌ها و اهمّیت آن در سمک عیار آمده: «که از روزگار اسکندر این ساخته‌اند. چون یکی رفت باری آن دیگری بر جای باشد که یادگار پادشاهان است، و چنان معلوم شد که چون بنیاد شهر اسکندریه می‌نهادند این دو علم فرمودند و این علم به دو گروه کردند و هر قومی یک نیمه شهر داشتند و بیعت کردند. چون شهر تمام شد این دو گروه بماند، تا بدین روزگار برسید» (ارّجانی، ۱۳۶۳: ۲۳۲/۲).

در داراب‌نامه‌ی طرسوسی نیز درباره‌ی همین ماجرای دو دستگی که ارتباط علم سرخ با اسکندر را هم نشان می‌دهد، شاهدی دیگر وجود دارد که در آن باز هم عیاران برای حمایت از علم سرخ و سیاه به دو دسته تقسیم می‌شوند و با این مورد می‌توان تا حدّی شاهد سمک عیار را از سایه داستان به بستر تاریخ کشاند:

«سپاه ایران که با بوران‌دخت بودند، علامت ایشان سیاه بود و علامت اسکندر سرخ بود و اینچنین تا بدین غایت بمانده است: سیاه‌علم و سرخ‌علم» (طرسوسی، ۱۳۸۹: ۵۱۴/۱).

استاد خانلری در توضیح سابقه تاریخی تقابل دو گروه سرخ‌علم و سیاه‌علم مطلب قابل تأملی از تاریخ سیستان نقل کرده‌اند (ر.ک. خانلری، ۱۳۶۴: ۴۹؛ نیز ر.ک. حسن‌آبادی، ۱۳۸۶: ۴۵) که تا حدودی با شاهد موجود در **ملک‌قاسم و بدیع‌الزمان** مطابقت دارد، ولی نکات دیگری هم در تاریخ سیستان وجود داشته که تا امروز اشاره‌ای بدان نشده است. تاریخ سیستان از تقابل دو گروه صدقی و سمکی خبر می‌دهد که بر سر جانشینی یکی از دو نواده عمرو لیث با هم رقابت دارند، ولی به یقین می‌توان ریشه‌ی چنین تنازعی را که مطمئناً خلق‌الساعه هم نبوده از سال‌ها پیش در جدالی که بر سر جانشینی یعقوب وجود داشته، دنبال کرد. پس از مرگ یعقوب، بین علی و عمرو و سپاهیان صفاری دودستگی پیدا شد و تا سال‌ها میان فرزندان آنها یعنی طاهر و یعقوب بن محمد بن عمرو اللیث با لیث بن علی بن لیث باقی بود (ر.ک. تاریخ سیستان، ۱۳۸۷: ۲۳۴)، از طرفی شاهده‌ی که تاریخ سیستان از جدال دو گروه صدقی (تمیمیان) و سمکی (بکریان) به دست داده، بر سر موضوعی شرعی بوده و نه سیاسی و حکومتی و چندان نمی‌توان این دو دستگی را بدان زمان مربوط دانست.

«چون یعقوب اندرگذشت، عمرو و علی هر دو برادر حاضر بودند، عهد علی و فرمان او روان‌تر بود بر سپاه، از آنچه عمرو به خشم به سیستان آمده بود و آنجا نو فرارسیده. حدیث همی رفت میان دو برادر و سپاه دو روز، روز سدیگر شاهین بتو کورثر (یکی از فرماندهان و دوستان نزدیک یعقوب) بود عمرو را گفت که برادر تو می‌گویی... که انگشتی از دست علی فراستد و به عمرو داد عمرو کار بپذیرفت و سپاه رضا داد و علی پشیمان شد بدان تانی که کرد... علی بن اللیث پشیمان همی بود و چیزها همی گفت اندر حدیث عمرو، و عمرو بشنید و علی را بند نهاد... و علی بن اللیث را خلاص کرد و مال بسیار داد و دل وی خوش گردانید... محمد بن عمرو بر یمین او و بر یسار او علی بن اللیث برادر او... علی بن اللیث سوی خجستانی کس فرستاد که من یار توام و با برادر خلاف کرد تا چون حرب کردند... عمرو به هری اندرآمد و برادر را علی ابن اللیث را باز بند برنهاد... علی بن اللیث بند بود و محبوس به قلعه بم، حیلتی بکرد و خویشتن را خلاص داد... وز آنجا گروهی جمع کرد و به تاختن به سیستان آمد... علی بن اللیث به سیستان نهان بود... اختلاف میان سپاه اندر افتاد، یکی گفت طاهر باید دیگر گفت نه علی باید که او خود وصی یعقوب است» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۷: ۲۵۴-۲۳۴).

مورد قابل تأمل در خلال سفر عمرو لیث به مکه رخ داده و خبر از نبرد دو گروه برای نصب دو علم مصری و علم عمرو لیث بر منبر می‌دهد و در کنار همین مورد می‌توان از نبرد رافع بن هرثمه سپیدعلم با عمرو لیث سیاه‌علم یاد کرد (ر.ک. تاریخ سیستان، ۱۳۸۷: ۲۴۹):

«علم مصری خواستند که بر یمین منبر بدارند ایام موسم و خلیفت عمرو اندر مکه نگذاشت، آخر سخن دراز شد و حرب اوفتاد، مردمان مکه نصرت خلیفت عمرو را کردند و علم عمرو بر یمین منبر چنان که رسم رفته بداشتند» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۷: ۲۳۸).

در کنار این دو مورد، می‌توان از مقابله‌ی سیاه‌علمان ابومسلم خراسانی و سرخ‌علمان اموی و هم‌چنین مقابله سرخ‌جامگان به احتمال سرخ‌علم خرم‌دین با سیاه‌علمان عباسی نیز یاد کرد. به دنبال همین شواهد علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو از دو گروه متخاصم محمّره و مسوده نیز یاد کرد که در جریان‌های اجتماعی قرن‌های اول و دوم هجری حضور داشته‌اند (ر.ک. ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۷: ۱۹).

در روایت مورد نظر ما، عیاران دو دسته هستند که سمک ترک یلداق کوهی، سرکرده عیاران دست راست بارگاه امیر حمزه و طرفدار ملک قاسم لعل خفتان تورانی است. قران حبشی نیز سرکرده‌ی عیاران دست چپ بارگاه حمزه و جانبدار شاهزاده بدیع‌الزمان اردبیلی است، هم‌چنین سیاره و امیه فرزندان عمر بن امیه ضمری نیز هر یک هوادار یکی از این دو شاهزاده بوده و پس از قران و سمک بیشترین فعالیت را در بین عیاران دست راست و چپ انجام می‌دهند. لازم است این نکته هم مسکوت نماند که بارها راوی در تعلق سمک عیار و قران حبشی به گروه دست راست و چپ دچار اشتباه شده و آن را با ذکر یک نمونه نشان خواهیم داد. گاه در بارگاه حمزه، جهت نشستن روی صندلی میان عیاران دو دسته جنگ و جدال صورت گرفته و خون‌ها ریخته می‌شود. سمک ترک یلداق کوهی که به احتمال بسیار از روی الگوی شخصیتی سمک عیار خلق شده کمتر از قران و عمرو در روایت حضور دارد ولی قران حبشی در این روایت با حفظ همان ویژگی‌های خود در روایت طرسوسی، ظاهر شده و تنها عیاری است که نبرد تن به تن کرده و از جنگ در میدان ابایی هم ندارد و نیز برخلاف سمک و عمرو هرگز شراب نمی‌خورد. در این روایت عمرو بن امیه به مانند حضور شیرینش در **حمزه‌نامه** هم‌چنان عیاری سرآمد است.

مهم‌ترین مطلبی که با این بخش در ارتباط می‌تواند بود، جدال دو گروه عیاران و پهلوان برای تصاحب طبل و علم و بارگاه امیر حمزه صاحب‌قران است که بنا بر شواهد از اسکندر برای او میراث مانده و امیرحمزه پس از شکستن طلسمات به آن‌ها دست یافته است:

«بعد از تلاش بسیار مرزبان [سرجل] را بر زمین زد و مسلمان کرد و بارگاه را برداشته به خدمت ملک قاسم برد ملک قاسم گفت که بارگاه را بر سر پا کنند کرب گفت ای جوان این ادا خوب نیست که صاحب‌قران را بد آید و پدرت جهت این ادا سرگردان عالم شد زیرا که در کنار آب عدن امیر ناپیدا شد او بر جای امیر نشست امیر چون پیدا شد او را نفرین کرد. ملک قاسم صبر کرد و بارگاه را به کرب سپرد تا به داستان‌شان برسیم. اما راوی گوید که طبل اسکندر و علم ازدهاپیکر و سنج کیومرث و نفیر جمشید و کرنای دقیانوس و آنچه تعلق به طبل و علم داشت با عیاران در یک کشتی بود و سرکرده‌ی عیاران دست راست مهتر قران حبش بود و سرکرده‌ی عیاران دست چپ مهتر سمک ترک یلداق کوهی بود ایشان از بندر رواحلیه بیرون آمدند و پادشاه آن بندر رواحل شاه بود از آمدن عیاران خبردار گردید لشکر بر سر عیاران کشید و گفت طبل و علم حمزه را به من دهید و به هر جا خواهید بروید قران گفت ما را تا جان هست کسی این اسباب را از ما نمی‌تواند گرفت. از طرفین طبل جنگ زدند. قران به میدان آمد و بیست نفر را به قتل رسانید. بعضی را به خنجر و بعضی را به قاروره. روز دیگر رواحل شاه به میدان آمد و خود اراده‌ی میدان کرد. مهتر قران او را به قاروره‌ی نفت بسوخت و شهر را گرفت. سمک گفت من طبل و علم به خدمت شاه قاسم می‌برم. قران گفت جایی که شاه جوانان بدیع‌الزمان ایستاده باشد، به ملک قاسم نسبت ندارد. القصه میان عیاران جنگ شد. یکی از عیاران دست چپ خبر به ملک قاسم داد که طبل و علم را از بندر رواحلیه بیرون آوردیم. سمک می‌خواهد به خدمت شما بیاورد، قران مانع می‌شود که من به خدمت بدیع‌الزمان می‌برم. ملک قاسم فرمود مرکب مرا بکشند. سوار گردید و مالک نیز سوار شد. کرب را گفت شما نمی‌آید. گفت من اندک آزاری دارم. شما بروید. تا ملک قاسم رفت کرب امر کرد به فرآشان که بارگاه را بار کنند. بار کردند. قیماس خاقان خاوری بر سر راه کرب آمد که مانع شود، زخم‌دار گردید. کرب بارگاه را برداشته و روانه سنجان گردید چون پاره راه رفت فتاح را گفت که تو بارگاه را بردار و پیش خسرو بر تا من طبل و علم

را بگیرم و بیاورم و با خسرو همه را برداشته به خدمت شاهزاده بدیع‌الزمان بریم... ملک قاسم بر سر راه قران آمد و طبل و علم را طلبید. قران نداد. ملک زخمی بر قران زد و طبل و علم را برداشته روانه سهمانیه گردید که خبر آوردند...» (ملک قاسم و بدیع‌الزمان، ۱۲۸۷: برگ ۲۳۵-۲۳۲).

از دیگر شواهد مهم این نسخه خطاب وارث ملک قزل ارسلان برای ملک قاسم و وارث مُلک جمشید و سلیمان برای بدیع‌الزمان است. در این روایت حمزه و تمامی یاران او بارها ازدواج کرده و این اقبال دامان قران حبشی را نیز گرفته و او با عیارهای به نام فتنه^۸ درمی‌پیوندد و فرزند سیه‌چرده او شبرنگ^۹ نام دارد (ر.ک). ملک قاسم و بدیع‌الزمان، ۱۲۸۷: برگ ۳۵۰) او نیز هم‌چون پدر، از بدیع‌الزمان حمایت می‌کند. قران حبشی گاه تنها و گاه همراه امیر حمزه به طلسم‌ها رفته و بسیار شجاعت از خود نشان می‌دهد یکی از این مأموریت‌ها در قلعه‌ی قران‌کوه بوده و قران حبشی آن را می‌گشاید، قابل توجه است که او در این روایت نظرکرده‌ی شاه مردان، علی (ع) است (ر.ک). ملک قاسم و بدیع‌الزمان، ۱۲۸۷: برگ ۱۶۵، ۳۴۷).

برآیند پژوهش

قران حبشی سوّمین حماسه منثور است که پس از سمک عیّار و گردنکشان‌نامه بر مبنای نقش برجسته عیّار خود شهرت پیدا کرده است. آوازه این روایت طرسوسی تا جایی پیش رفته که پس از قرن ششم هجری راویان متأخر هم نسبت بدان بی‌توجه نبوده و تا امروز دست کم چهار روایت برجسته فارسی از آن تأثیر پذیرفته‌اند. وجود نسخ عربی و ترکی این روایت و اختلاف محتوایی اندک آنها با هم که نشان تلاش راوی در بدیع جلوه دادن روایت بوده و همچنین حضور قران حبشی در کنار سمک عیّار و عمرو امیه در یک روایت واحد، همه نشان از اهمیّت بسیار قران در گذشته‌ای نه چندان دور دارد. این ویژگی همراه با مشخصات دستوری و انشایی روایت، عناصر داستانی و روایی، پویایی شخصیت‌ها و کثرت جمعیت اخلاقی عیّاران همه نکات ارزشمند و جدیدی را نمایان ساخته که در گفتارهای پسین بیشتر از جزئیات آن سخن میان خواهیم راند.

پی‌نوشت‌ها

۱- در باب این مورد اخیر، یعنی «ابوطاهر کرکزی» احتمالاتی مطرح شده و لازم است مورد «کربزی» را هم که اخیراً در یک نسخه خطی، مشاهده شد بدان بیفزاییم. استاد اسماعیلی در معرفی ابوطاهر طرسوسی و نسبت کرکزی او سه احتمال را بیان کرده‌اند. لازم به تذکر است که «کرکزی» تا امروز تنها یک بار، آن هم در بیت آغازی نسخه‌ای از حماسه ابومسلم‌نامه آمده:

«روایت کند طاهر کرکزی ز اخبار ابومسلم مروزی»

خانم ایرینا ملیکف احتمال داده که «کرکزی» صفتی ترکی و به معنی نابینا می‌باشد و چنین نتیجه گرفته که ابوطاهر شاید یک راوی نابینا بوده باشد. این در حالی است که در نسخ فارسی و ترکی روایت‌های ابوطاهر شاهد دیگری برای نسبت کرکزی نیامده و استاد اسماعیلی به دلیل اینکه ابوطاهر ما ایرگ است و نه ترک‌تبار، فرض ملیکف را ضعیف و کیفیت ریخت و قرائت کرکزی را نامشخص دانسته‌اند. استاد صفا در نظری دیگر کرکزی را «گرگزی» خوانده و که در نام‌جای بودن گرگز اظهار بی‌اطلاعی ولی از آن به معنای راهبر و دلیل قوم تعبیر کرده‌اند و فرض را بر این نهادند که گرگز به همین معنی به کار رفته و نه به صورت نسبت محلّ و مکان. دکتر اسماعیلی هم با توجه به اعتبار و جایگاه ویژه ابوطاهر به عنوان قدوة‌الروا، این نظر را معتبر دانسته و در

ادامه‌ی گفتار خود احتمال ضعیف ادگار بلوشه را در توصیف همین نسخه **ابومسلم‌نامه** دور از صواب دیده‌اند: «شاید طاهر کرکزی شخص دیگری بوده که در سده دوازده (سال کتابت نسخه) می‌زیسته و داستان ابوطاهر طرسوسی را بازنویسی کرده است» (ر.ک. طرسوسی، ۱۳۸۲: ۷۲-۷۱).

اکنون ضمن ملاحظه نظر قرار دادن این چند فرض، شاهد دیگری از نسب ابوطاهر راوی به دست داده می‌شود که تا حدی صورت کرکزی را لا اقل احکام می‌بخشد. در یک نسخه خطی از روایت **مسیب‌نامه** به تاریخ ۱۲۷۶ ه.ق. کاتب یا دفترخوان در یک برگ و در دو جا از ابوطاهر این‌گونه یاد کرده:

«اما بعد راوی اخبار **ابوطاهر بن حسین طرسوسی** روایت کند که... (برگ ۴۱ آ) اما بعد **ابوطاهر کرکزی** روایت کند که در محلی که... (برگ ۴۱ ب)».

حال باید دید که چرا در یک نسخه از روایت‌های ابوطاهر که اتفاقاً متأخر و نزدیک به عهد نسخه سده ۱۲ **ابومسلم‌نامه** کتابخانه پاریس نیز هست، کاتب یا دفترخوان ابتدا ابوطاهر را «طرسوسی» و درست بلافاصله پس از ۱۸ سطر او را «کرکزی» یا «گربزی» معرفی می‌کند. جدا از معانی نه چندان مطلوبی که در لغت‌نامه‌ها برای کرکب/گربز وجود دارد، گویا «کرکب» نام ناحیه‌ای هم بوده است.

در پایان ذکر این احتمال را هم خالی از فایده نمی‌بینم که به گمان ما، ابوطاهر کنیه روایت‌پرداز بوده و نام او بایستی محمد یا حسین باشد.

۲- در مجموعه **ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران**، نام این روایت به اشتباه «قرآن حبشی» آمده که نیاز به اصلاح دارد (ر.ک. ذوالفقاری و حیدری، ۱۳۹۱: ۱۸۷۵/۳).

۳- عنوان این روایت در **لغت‌نامه دهخدا** به صورت «قران حبشی» آمده (ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل ابوطاهر طرسوسی) که البته باز هم جای تأمل دارد چون در چند فهرستی هم که نسخ ترکی این روایت در آن‌ها معرفی شده؛ عنوان آن به جای «ق»، «ک» دارد.

۴- نگارنده نسخه فرجامین روایت بیغمی را که جز از طبع استادان صفا و افشار است، در دست داشته، امید که رخصت پیشکش آن فراهم آید.

۵- با عنوان کتاب **ذخیره اسکندر و سیرت اسکندر ذوالقرنین ابن فیلقوس** مربوط به اواخر سده نهم در مؤسسه شرق‌شناسی کتابخانه‌ی ایالتی آلمان نگهداری می‌شود، در آخرین برگ این **اسکندرنامه** نکته قابل توجهی آمده که تا کنون ذکر نشده؛ راوی علت مرگ اسکندر را با استناد به تاریخ یوسف بن کریون، خوردن شراب آلوده به زهر دانسته است و نه همچون دیگر **اسکندرنامه‌ها** به دلیل تب یا مالاریا.

۶- شاید نوعی برابرسازی شخصیت قران حبشی عاقل با قهرمان تندخوی و اغلب آدمی‌خوار است. زیرا عنوان یکی از روایت‌های بسیار پر حجم ابوطاهر **قهرمان‌نامه** است که در ده دفتر بوده و به سه بخش **گردنکشان‌نامه**، **قهرمان‌نامه** و **هوشنگ‌نامه** تقسیم می‌شده است. در روایت میانی، قهرمان نام خاص یکی از فرزندان گرشاسپ است که در بیشتر نسخ فارسی و ترکی او را قهرمان قاتل خطاب می‌کنند و تا کنون چند تحریر بازاری نامرغوب و کم‌برگ هم از آن با عنوان **قهرمان قاتل** منتشر هم شده است.

۷- با توجه به یادداشت‌هایی که قبلاً تهیه کرده بودم متوجه نسخه‌ای ناتمام از **نریمان‌نامه** در فهرست نسخ خطی یکی از مراکز هندی شدم.

این نسخه در صفحه ۷۹ فهرست به نشانی (NO. 1800) ثبت شده که ۴۴ برگ ۲۵ سطری داشته و به خط نستعلیق خواناست. در این فهرست ابعاد کاغذ نسخه ۱۴×۷۱ اینچ و ابعاد جدول متن ۱۴×۵۱ اینچ ضبط شده است. مجموع اشعار نسخه حدود ۴۰۰۰

بیت حدس زده شده و ابیات در میان چهار ستون با حاشیه سنگرف قرار گرفته‌اند. نسخه فاقد تاریخ بوده ولی از قرن ۱۱ ه. ق. هم جدیدتر نیست. در برگ نخست عنوان **نریمان‌نامه** آمده است. این نسخه کیفیت عشق نریمان به شاهدختی همای نام را شرح داده که نریمان همای را در رؤیایی دیده و به جست‌وجوی او می‌رود. فهرست‌نویس حدس زده که این اشعار بخشی از **سام‌نامه** را تشکیل می‌دهد (ر.ک. NO. 1799). زیرا قسمت قابل ملاحظه‌ای از این دفتر به چگونگی تولد سام اختصاص یافته است که البته این حالت‌ها در داستان‌های الحاقی شاهنامه هم وجود دارد مثل روایت الحاقی **شبرنگ‌نامه** که در برخی نسخ **شاهنامه** آمده و به شرح کین‌خواهی شبرنگ فرزند دیو سپید از رستم اختصاص پیدا کرده است، به تازگی خانم گابریله فان دِن بِرَخ (Gabrielle van den Berg) استاد دانشگاه لیدن، در دو مقاله به تفصیل در باره این منظومه به بحث پرداخته و سه نسخه دیگر از آن و نیز برخی روایات **شبرنگ** در طومارهای نقالی را معرفی کرده است.

آغاز:

فریدون چو ضحاک را کرد پست روان از بر تخت جم برنشست

پایان:

پَر از آفرین لب ز ایوان او سوی شهریار جهان کرد رو

اگر حضور قران حبشی در روایت **گرشاسپ‌نامه** هدایت ساختگی و آفریده ترکیب دو روایت نبوده باشد، بایستی بتوان نشانی از او را در **نریمان‌نامه**‌ها یافت.

۸- در **اسکندرنامه** منوچهرخان، فتنه عیاره‌ای است که با نعیم کوسج در پیوسته و فرزند او مهتر نسیم عیار است (ر.ک. منوچهرخان، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

۹- **شبرنگ** در **اسکندرنامه** شخصیتی مستقل و عیاری زبردست است که در آغاز عیار تاتارشاه و دشمن اسکندر بوده و گوشت مردم سپاه اسکندر را به خورد ایشان می‌دهد و نسیم در دست او عاجز می‌ماند در نهایت اسلام آورده، در بارگاه اسکندر زیر دست مهتر قران حبشی جای می‌گیرد. مهتر نسیم عیار نیز دختر شبرنگ را به زنی می‌گیرد (ر.ک. منوچهرخان، ۱۳۸۳: ۱۰۶-۹۹). در هر دو مورد چنان به نظر نگارنده رسید که راوی **اسکندرنامه** از **حمزه‌نامه** تأثیر پذیرفته زیرا بدیع‌الزمان هم در **اسکندرنامه** از فرماندهان بزرگ اسکندر است (ر.ک. منوچهرخان، ۱۳۸۳: ۳۷۸-۳۷۲) و جدای از او، نقابداری به نام **لعل‌خفتان** (احتمالاً **ملک‌قاسم**) در این روایت حضور دارد که آرزوی پادشاهی در سر می‌پروراند (ر.ک. منوچهرخان، ۱۳۸۳: ۲۴۴-۲۴۱).

منابع

- ۱- اته، هرمان. (۲۵۳۶). *تاریخ ادبیات فارسی*. ترجمه صادق رضازاده‌ی شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- ارّجانی، فرامرز بن خداداد. (۱۳۶۳). *سمک عیار*. تهران: آگاه.
- ۳- اسدی طوسی، علی ابن احمد. (۱۳۸۶). *گرشاسپ‌نامه*. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: دنیای کتاب.
- ۴- تاریخ سیستان. (۱۳۸۷). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: معین.
- ۵- حسن‌آبادی، محمود. (۱۳۸۶). «سمک عیار: افسانه یا حماسه؟ مقایسه سازه‌شناختی سمک عیار با شاهنامه فردوسی». *فصلنامه دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، س ۴۰، ش ۱۵۸، صص ۵۶-۳۷.
- ۶- دانش‌پژوه، محمدتقی. (۱۳۶۳). *فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران*. تهران: دانشگاه تهران.
- ۷- دبیرسیاقی، سید محمد (مصحح) (۱۳۸۲). *داستان گک کوهزاد*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۸- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.

- ۹- ذکاوتی قراگزلو، علی‌رضا. (۱۳۸۷). *قصه‌های عامیانه‌ی ایرانی*. تهران: سخن.
- ۱۰- ذوالفقاری، حسن و محبوبه حیدری. (۱۳۹۱). *ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران*. تهران: رشد آوران.
- ۱۱- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۰). *گنجینه سخن* (پارسی‌نویسان بزرگ و منتخب آثار آنان). تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- طرسوسی، ابوطاهر. (قرن ۶). *نسخه‌ی قران حبشی*، رساله دکتری نگارنده.
- ۱۳- ----- (۱۳۸۰). *ابومسلم‌نامه*. تصحیح حسین اسماعیلی. تهران: معین، قطره، انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- ۱۴- ----- (۱۲۷۸ ق). *مسیب‌نامه*. نسخه خطی. رساله دکتری نگارنده.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۸). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: روزبهان.
- ۱۶- محجوب، محمدجعفر. (۱۳۸۷). *ادبیات عامیانه ایران*. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه.
- ۱۷- ملک‌قاسم و بدیع‌الزمان. (۱۲۷۸). *نسخه خطی*، رساله دکتری نگارنده.
- ۱۸- منوچهرخان. (۱۳۸۳). *اسکندر و عیاران* (تلخیص از کلیات هفت جلدی اسکندرنامه نقالی منوچهر خان). گزینش و ویرایش علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: نی.
- ۱۹- موسوی بجنوردی (ناظر). (۱۳۷۲). *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۰- نائل خانلری، پرویز. (۱۳۶۴). *شهر سمک*. تهران: آگاه.
- ۲۱- نریمان‌نامه. (قرن ۱۱). نسخه خطی.
- ۲۲- واصفی (زین‌الدین)، محمود. (۱۳۴۹). *بدایع‌الوقایع*. الکساندر بلدروف. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۳- هدایت، رضا قلی. (۱۳۸۲). *مجمع‌الفصحاء*. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر.
- 24- Blochet, Edgard. (1932). *Catalogue Des Manuscrits Turcs*, Tome I, Nos 1-572, Paris: Bibliothèque Nationale.
- 25- ----- (1933). *Catalogue Des Manuscrits Turcs*, Tome II, Supplément 573-1419, Paris: Bibliothèque Nationale.
- 26- De Jong. P (Editor). (1862). *Catalogus Codicum Orientalium Bibliothecae Academiae Regiae Scientiarum, Lugduni Batavorum*: Brill.
- 27- Flügel, Gustav. (1865). *Die Arabischen, Persischen Und Türkischen Handschriften Der Kaiserlich-Königlichen Hofbibliothek Zu Wien*, Wien: K.K. Hof- Und Staatsdruckerei.
- 28- Rieu, Charles. (1888). *Catalogue of the Turkish Manuscripts in the British Museum*, London: Gilbert and Rivington.
- 29- Schmidt, Jan. (2012). *Catalogue of Turkish Manuscripts In The Library Of Leiden And The Other Collections In The Netherlands*, Vol 4, Leiden: Brill.
- 30- Tornberg, Carl Johan. (1849). *Codices Arabici, Persici et Turcici Bibliothecae Regiae, Universitatis Upsaliensis*, Upsala.
- 31- Witkam, Jan Just. (2006). *Inventory of the Oriental Manuscripts Of The Royal Netherlands Academy Of Arts And Sciences In Amsterdam*, Leiden: Ter Lugt Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی